

پیام آزادی (ناشر افکار ملی مترقی)

باهتمام: فعالین جنبش نجاتبخش مردم افغانستان

شماره دوم - ۴ حمل سال ۱۳۸۲ (۲۴ مارچ ۲۰۰۳)

فهرست مطالب:

- ۱؛ از فروریختن برجهای مرکز تجارت جهانی تا سقوط رژیم طالبان (بخش دوم)
- ۲؛ دولت و نقش آن در سرکوب و انقیاد طبقات تحت ستم و استثمار جامعه
- ۳؛ صفحه از تاریخ افغانستان
- ۴؛ اوضاع کنونی جهان، بحران عراق و....
- ۵؛ نمونه از "دوستی" استعمارگران بر بردگان شان
- ۶؛ باگرامی داشت از خاطره مبارزات زنان علیه ستم سرمایه داران....
- ۷؛ قطعه شعر انتخابی بمناسبت (۸) مارچ روز جهانی زن

از فروریختن برجهای مرکز تجارت جهانی تا سقوط رژیم طالبان (بخش دوم)

روز (۱۴) سپتامبر (۲۰۰۱) کنگره امریکا بودجه (۴۰) میلیارد دلاری را برای بازسازی مخروبه های مرکز تجارت جهانی و کمک به قربانیان حادثه (۱۱) سپتامبر "مبارزه علیه تروریسم" تصویب نمود.

همین روز، روز عزای ملی در امریکا اعلام شد. دولت امریکا با تدارکات سریع نظامی از دولت پاکستان خواست تا اجازه دهد که طیارات نظامی و موشکهای امریکا در خاک پاکستان مستقر شوند؛ تا از آن علیه گروه اسامه بن لادن و رژیم طالبان استفاده کند. همچنان دولت امریکا صحبت از قول همکاریهای دولتهای روسیه و پاکستان در مبارزه علیه تروریستها نمود؛ و دولت روسیه اظهار داشت که معلومات دقیقی را از پایگاههای اسامه بن لادن در افغانستان در دست دارد، تا در دسترس امریکا قرار دهد. مسلماً که این معلومات بوسیله گروه های ائتلاف شمال و نظامیان روسی که در طی سالهای تجاوز و اشغالگری شان در افغانستان و سالهای اخیر در شرایط جنگ ائتلاف شمال با رژیم طالبان با مسعود و سایر گروه ها بوده اند. گرچه سردمداران روسیه در اوایل صحبت از عدم موجودیت امکان استفاده نظامی امریکا از سرزمینهای کشورهای همجوار افغانستان (که منظور آنها بیشتر کشورهای آسیای میانه بود) داشتند، و گفتند که امکان استفاده از میدانهای هوایی تاجکستان محتمل است. ولی جریان عمل نشان داد که روسیه بادیست یابی به مبالغ هنگفتی کمک از جانب امریکا تطبیع شده و از ایجاد پایگاههای نظامی امریکا در چندین کشور آسیای میانه (که آنها را جزء مناطق نفوذش می شمارد) چشم پوشید. و نیز در همین روز دولت ایران دستور داد که برای کشته شدگان حادثه (۱۱) سپتامبر در سراسر کشور یک دقیقه سکوت باجرا برگزار شده شود.

چنانکه در ابتدا اشاره شد و بعدها جریان عمل هم آنرا آشکار نمود؛ در آن شرایط همانطور که امریکا بوسیله قرارداد (۱۱)

درجهت تحقق پلنها و اهداف غارتگرانه و توسعه طلبانه اش برآمد؛ هريك از ساير قدرتهای امپرياليستی همپيمان و متحد او هم که در اين ائتلاف شرکت کردند، منافع خاص خودشان را از قبل آن در نظر داشتند. بهمين ترتيب دولتهای کشورهای منطقه خاصاً کشورهای همجوار افغانستان؛ با آنکه در اسلس يارای عدم فرمانبرداری راد برابر قدرت بزرگ امپرياليستی جهان در رأس امپرياليزم جهانی نداشتند؛ ولی از جهتی فرصت را غنيمت شمرده از جهات مختلف بفرک بهره برداری از اين حادثه و شرايط بوجود آمده شدند. علی الخصوص کشورهای روسيه و چند کشور آسیای میانه که از یکطرف سرکوب گروه القاعده و برچیده شدن پایگا های نظامی آن و پناه گلهای گروه های اسلامی افراطی از اين کشورها که در دسرهای بزرگی برای شان بود) از افغانستان و سقوط رژیم طالبان حامی آنها؛ و از جهت ديگر با چمداشت مليونها دلار رشوتی که امريکا در اذایجاد پایگاه های نظامی درين کشورها و حصول اجازه حريم هوائی آنها مپپرداخت تا اقتصادهای ورشکسته شان مرمت کنند. بهمين منوال دولت روسيه با آنکه از نظر استراتژی به حضور نظامی و اقتصادی امريکا و ساير قدرتهای امپرياليستی رقيب در دراز مدت در کشورهای آسیای میانه مخالف بود؛ ولی در کوتاه مدت اوضاع بوجود آمده را از جهات مختلف بنفعش ارزیابی کرده و با پیوستن درين روند از مخالفت دست برداشت. روسيه از کمکهای مالی امريکا و دریافت قروض صندوق بين المللی پول مستفيد گرديد؛ و نيز برای مدتی با سودگی خاطر ميتواند جنگجویان چيچن را سرکوب کند و ضمن هموائی با جنگ "ضد تروريستی" امريکا و متحدين آن با دست باز ميتوانست (که توانست) گروه های دست آموزش راد افغانستان (از جمله ائتلاف شمال) که در طی سالهای کنار گذاشتن آنها از جانب امريکا سردر آخور روسيه داشتند کمک و تسليح بيشتري نمايد.

رژيم اسلامی ارتجاعی ايران که در طی بيش از بيست سال عمرش باشعار "مرگ بر امريکا" سعی کرده است تا توجه کتله های عوام ايران را بآن معطوف نموده و طوری توده های مردم ايران را متوهم ساخت که گویا رژيم جمهوری اسلامی واقعا يك رژيم "مستقل" است. و چون توده های خلق ايران با مبارزات شان در انقلاب بهمن سال (۱۳۵۷) به سلطه رژيم شاه و حامی درجه يك آن امپرياليوم امريکا پايان داده بودند، سالهاست که با آن متوهم ماندند. ولی رژيم اسلامی ايران نيز نظريه ماهيت ارتجاعی و وابستگی آن به امپرياليزم جهانی نتوانست به مخالفت پرداخته و در روند شرکت نموده و با ائتلاف امپرياليستی ارتجاعی تحت رهبری امريکا پیوست. حريم هوائی ايران راد خدمت قوای هوائی امريکا و متحدين آن قرارداد و در زمينه اطلاع رسانی کمک مئوثری به امريکا نمود. البته دولت ايران هم ارزیابی خودش راد بهره برداری از اوضاع بميان آمده درجهت تأمين منافعش در منطقه افغانستان داشت که تا حدودی بآن دست يافت. از یکطرف سقوط رژيم شديداً متعصب سنی طالبان که مانع بزرگی درجهت نفوذ رژيم اسلامی ايران در افغانستان و کشورهای آسیای میانه بود، آماج امريکا قرار گرفته بود؛ و ثانياً نتوانست در همراهی با اين روند نفوذش راد دولت دستنشانده در مرکز و ولايات بوسيله گروه های دست آموزان از جمله حزب وحدت اسلامی، حرکت اسلامی شيخ آصف (محسنی) و ساير گروه های ارتجاعی حفظ نموده و استحکام بخشد.

درهين روزهايکی از اعضای سازمان جاسوسی امريکا (سيا) به خبرنگاران گفت "بعضيها بن لادن را از عوامل (سيا) ميدانند؛ در حالیکه در شرايط جنگ مردم افغانستان عليه شوروی و رژيم کابل افراد مسؤلی در پاکستان لوازم جنگی را که ما برای

آنها همیامی کردیم؛ با آن ارتباط داشتند و با آنها آموزش میدادند. در حالیکه این دیگر یک دروغ محض بیش نیست؛ زیرا در آن وقت نه تنها اسامه و گروه آن بلکه ده ها گروه دیگر اسلامی که تعداد جنگجویان آنها به هزارها میرسد به تجویز دولت امریکا بوسیله دولت سعودی و سایر نهادهای اسلامی از کشورهای عربی و غیر عربی با کمک پولی و تسلیحاتی امریکا به پاکستان گسیل شدند. که بعد از فراگیری تربیت نظامی بوسیله آی اس آی پاکستان و سیا امریکا با سلاح و مهمات و کمکهای مالی امریکا و سایر دولتهای امپریالیستی در کنار گروه های اسلامی افغانستان وارد جنگ علیه قوای شوروی و رژیم مزدور آن میشدند. در همان شرایط بود که اسامه رشد کرد، آبدیده شد و نیرومند گردید. او نه تنها از کمکهای امریکا بهره مند بود بلکه از منابع خودش و سایر دولتها و نهادهای ارتجاعی از کشورهای عربی و غیر عربی برخوردار بود؛ تا بزعم آنها و امپریالیستهای غربی علیه شوروی کمونیست و دولت مزدور آن بجنگد.

روز ۱۵ سپتامبر جورج بوش دستور داد تا (۶۰) هزار نفر از ارتش ذخیره امریکا به خدمت فراخوانده شوند و ضمناً اظهار داشت که "این مبارزه سخت و طولانی خواهد بود"؛ و این گفته بیانگر عمق اهداف و استراتژی امپریالیزم امریکا و متحدین آن در امریکوب خلقها و ملل و سلطه نظامی استعماری کشورهای در مناطق مهم استراتژیک منطقه از لحاظ ذخایر و منابع انرژی، بازارهای گسترده و موقعیت سوق الجیشی در قاره چهار میلیارد نفوسی آسیا بود.

جورج بوش وضعیت اضطراری را در امریکا اعلام نموده و آنرا در تمام عرصه های جامعه گسترش داد. او اظهار داشت "ملت امریکا ملتی صلح دوست است و اگر به خشم آید بیرحم میشود". در اینجا باید الزاماً فرقی بین زحمتکشانش امریکا و طبقات حاکمه و سردمداران خون آشام آن گذاشت؛ یقیناً که خلقها در سراسر جهان صلح دوست اند؛ ولی قساوت و بیرحمی خشونت، جنگ افروزی و تجاوز علیه خلقها و ملل جزء سرشت امپریالیستهاست که هر زمان قبل از اقدام با اعمال ضد انسانی شان علیه خلقهای جهان باشیوه های اغواگرانه توده های مردم را گمراه کرده و بنام آنها و ادعای "حمایت" آنها با اعمال جنایتکارانه شان دست میزنند.

چنانکه دیده شد بعد از وقوع حادثه (۱۱) سپتامبر دولت امریکا و سایر متحدین آن همزمان با تدارکات نظامی و دیپلماتیکی گسترده، تبلیغات وسیعی را در جهت توجیه حملات نظامی و تحقق اهداف غارتگرانه شان به افغانستان براه انداخته و پرتوهات اذهان مردم امریکا، اروپا و سایر کشورهای افزودند. البته این امر تا زکی ندارد، چه در زمانهای مختلف دولتها و طبقات حاکمه ارتجاعی در سراسر جهان (چه در مسایل ملی و چه در مسایل جهانی) سعی کرده و میکنند تا ابتداءً با تبلیغات گمراه کننده اذهان توده های مردم را مغشوش نموده و بعد در جهت بر آوردن اهداف شان اقدام میکنند. یا عبارتی اول باتمسک به انگیزه های معین نسبت به موضوعی مشخص با خلق افکار عمومی در جامعه زمینه و تدارکاتی را مهیا و بعد در جهت انجام آن اقدام میکنند.

در همین اوضاع رژیم درمانده طالبان هوشدار داد که اگر کشورهای همجوار از خاک شان اجازه حمله علیه آنها را بدهند، رژیم طالبان علیه آنکشورها حمله خواهند نمود. این هوشدار رژیم طالبان صرف نظر از اینکه بیشتر جنبه تبلیغاتی داشت و بیشتر منظور آنها دولت ایران و دولتهای آسیای میانه بود؛ ولی تاجائی هم هنوز رهبران طالبان کماکان بعمق استراتژی و تاکتیک جنگی حامیان سابق امریکائی شان پی نبرده بودند؛ و در اوایل تصور میکردند که شاید امریکا همزمان با حملات هوایی از طریق این کشورها به حملات زمینی گسترده متوسل شود.

از همان ابتداء جورج بوش به رژیم نظامی پاکستان به صراحت گوشزد کرد "که یا با ما باشید و یا با دشمنان ما". این

هوشدار امریکا و متحدین آن تنها برای دولتمداران پاکستانی نبود بلکه متوجه تمام دولت‌ها و نیروها در سراسر جهان بود؛ و یقیناً که اکثریت مرتجعین جهان را در اتحاد و ائتلاف با او نشان یافتند، و در حقیقت این اعلان جنگی بود علیه تمام خلقها و ملل جهان؛ که اگر در برابر امپریالیسم به مقاومت متوسل شوید، به وحشیانه ترین وجهی مورد عتاب قرار خواهید گرفت.

در همان روزهای نخست رهبران دولتهای غربی و متحدین آنها از طریق رسانه های گروهی شان صحبت از طالبان معتدل داشتند؛ که به ادعای آنها می‌توانستند در تغییر پالیسی رژیم طالبان نقش بازی کنند. البته این بدان منظور انجام میشد تا در صورت ممکن در صفوف طالبان رخنه ایجاد کرده و جبهه ارتجاع را بنفع شان در داخل افغانستان در کنار سایر نیروهای ارتجاعی مزدور آنها تقویت میکردند. زیرا هر اقدامی از جانب طالبان "معتدل" هم امریکا و متحدین آنرا از تهاجم نظامی و اشغال استعماری افغانستان و ایجاد پایگاه های نظامی در منطقه باز نپیدا شد.

ملا عمر رهبر طالبان بجواب این تبلیغات غریبه اظهار داشت "افغانها و مسلمانان باید برای جهاد آماده باشند. و علاوه نمود که طالبان معتدل و میانه رومفهومی ندارد، همه يك قماش اند. در همین آوان عبدالستار وزیر خارجه پاکستان اعلام نمود که؛ پاکستان اراده همکاری را با ائتلاف امریکا در خارج از مرزهایش ندارد"، و صحبت او بیانگر این واقعیت بود که خاک پاکستان در دسترس امریکا و متحدین آن خواهد بود؛ چنانکه بواقعیت پیوست، بشمول معلومات اطلاعاتی.

جورج بوش رئیس جمهور امریکا اعلام داشت که "نیروهای نظامی امریکا خود را برای انتقام جوئی از حملات تروریستی نیویورک و واشنگتن آماده سازند؛ و علاوه نمود که مایک عملیات نمایشی قانع نخواهیم شد و پیش از اشکهای ما اراده محکم ما استوار است". این اعلام جورج بوش تصورات اولی رژیم پاکستان و طالبان را از بین برد که شاید امریکابه عملیات نظامی محدود و وارد کردن چند ضربه اکتفا کند. و دولت پاکستان هیئت نظامی ایر برای مذاکره با طالبان بکابل فرستاد تا موضوع تسلیمی اسامه بن لادن را با آنها مورد بحث قرار دهند تا در صورت امکان از حمله نظامی امریکابه افغانستان جلوگیری شود. که البته اینهم يك اقدام نمایشی بود، زیرا دولت پاکستان بخوبی از اراده ملا عمر بوسیله دست اندرکاران مقتدر و بانفوذ آی اس آی آگاهی داشت.

جورج بوش همزمان اعلام داشت که "صدام حسین مسئول کمکهای نقدی به فمیلهای تروریستهاست"؛ که این مطلب صرف نظر از قضیه خلع سلاح رژیم صدام حسین که باخراج بازرسان ملل متحد امریکاموضوعی باوی داشت تا بحیث وسیله از آن علیه عراق استفاده کند؛ بخوبی نمایانگر استراتژی توسعه طلبی و سلطه جوئی نظامی امریکادر آینده نیز بود؛ و بعد ها ثابت شد که امریکا و متحدین آن "لست سیاهی" از (۶۰) منطقه جهان را تهیه دیده بودند تا یکی پی دیگری خلقها و ملل را مورد حمله و تجاوز قرار داده و مناطق و منابعی را تحت کنترل و سلطه شان در آورند؛ از جمله عراق، ایران، کوریا، شمالی، فلپین، سومالی، یمن، ایران، لیبی و سایر مناطق مورد نظرشان.

نقل و انتقالات نظامی دولت امریکا، وسایل و تجهیزات و مواد سوخت به جزیره دیگو گارسیا واقع در بحر هند تشدید گردیده و تدارکات نظامی تسریع شد. امریکاقوای نظامی اش را در منطقه خلیج بحال آماده باش در آورد و همچنان به کارخانه های اسلحه سازی امریکا توصیه نمود تا از سرعت عمل کار بگیرند.

در آن شرایط موضع جدی دولت امریکا و تلاش در جهت تشکیل ائتلاف وسیع امپریالیستی ارتجاعی و تسریع تدارکات نظامی به پیمانۀ وسیع در منطقه سبب شد تا دولت پاکستان مهمترین و آخرین متحد رژیم طالبان عزم ارباب بزرگ را در سرنوختی رژیم طالبان و سرکوب گروه القاعده جزم دیده و حمایت اش را از امریکا اعلام داشته و گفت "مادر مبارزه

باتروریزم با امریکا بطور همه جانبه همکاری خواهیم کرد" (که البته طی همان هفته مامورین عالیرتبه امریکادیدوبازدیدهای رابطورمتواترازپاکستان داشتند، که وعده کمکهای نقدی و بخشش قسمتی از قروض پاکستان، رفع بعضی از تحریمات و از سرگیری کمکهای نظامی و کسب حمایت امریکا از رژیم پاکستان در منطقه مسایلی بودند که رژیم نظامی پاکستان که درگیر بحرانهای اقتصادی و سیاسی جدی ای بودند، نمیتوانست بآن تمکین ننماید) قبل ازین امریکابگونه مشخص از سرنگونی رژیم طالبان صحبت بمیان نمی آورد، ولی اینبار صحبت از "مبارزه درازمدت علیه شبکه بین المللی تروریزم و کشورهای حامی آنها" نمود. و چگونه صریحتری صحبت از جنگ بمیان آورده و اظهار داشت: "اولین جنگ قرن بست و یکم شروع شده است" آنها در شرایطی که عزم امریکارادقربانی کردن رژیم طالبان برای رسیدن با اهداف استراتژیک آن در منطقه جزم یافت. و جنرال مشرف نیز مانند سایر رژیمهای منطقه از شرایط بوجود آمده در جهت منافعش بهره جست. و این قضیه در همه ابعادش عین ماهیت راداراست؛ محروم شدن رژیم طالبان از موجود حامی امپریالیست آن (امریکا، از دست دادن حمایت دولتهای سعودی و پاکستان و آشکار شدن هرچه بیشتر ماهیت وابستگی و سرسپردگی رژیم پاکستان به امپریالیسم چون سایر رژیمهای کشورهای تحت سلطه از جمله رژیم طالبان یعنی کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فنودال)؛ که اولاً بدون حمایت قدرتهای امپریالیستی به حکمروائی شان ادامه داده نمیتواند و ثانیاً با حمایت امپریالیسم است که میتواند خلقهای کشورشان را مورد دستم و استثمار قرار دهند. و زمانیکه از فرمان بادرشان سرپیچی کنند از قدرت ساقط میشوند.

در همین اوضاع ملا عمر رهبر طالبان به تشویق مردم افغانستان میپرداخت تا در برابر حمله احتمالی امریکا و متحدین آن مقاومت کنند. و هم جلسه علماسراسر کشور را دایر کرد تا در دفاع از افغانستان و اسلام فیصله و فتوی شرعی صادر نمایند. هر روزیکه از واقعه (۱۱ سپتمبر) میگذشت عمق اهداف امریکادر رأس ائتلاف امپریالیستی ارتجاعی در جنگ افروزی، تهاجم و تجاوز نظامی به کشورها و سرکوب و کشتار خلقها و تحت سلطه قراردادان مناطق مورد نظر آن مشخصتر میگرددید. چنانکه تونی بلیر صدراعظم انگلستان گفت: "جنگ جهان متمدن و افراطگری مذهبی آغاز شده است" که در واقعیت امر این همان امپریالیستهای خونخوار ("وحشیان متمدن") اند که خلقها و ملل مظلوم تحت ستم از جمله مردم افغانستان را مورد حملات نظامی و وحشیانه قرار میدهند. این قدرتهای ستمگرو استثمارگر با ترفندهای گوناگون زیر نام جنگ علیه تروریزم و افراطگرایی مذهبی اهداف پلیدشان را به پیش میبرند.

در حالیکه تاریخ امپریالیسم و ارتجاع گویای این واقعیت است که گروه ها و نیروهای ارتجاعی افراطی مذهبی در کشورهای مختلف جهان بوسیله همین قدرتها تشکیل و تقویت شده اند. حال هم امپریالیسم آن بخش از گروه ها و جریانات مذهبی را تویخ و تنبیه میکند که برای آنها مزاحمت خلق کنند، و یاد عرصه های بنف قدرتهای رقیب آنها موانعی را برای آنها ایجاد کرده و اخلاکری نمایند.

در کشورهای اسلامی گروه های ارتجاعی مذهبی وسیله اند در دست ارتجاع و امپریالیسم تا علیه نیروهای مترقی مردمی که علیه فنودالیزم و سلطه امپریالیسم مبارزه میکنند قرار گرفته و در جهت سرکوب آنها عمل کرده و میکنند. زیرا این گروه های عقبگرا خواستار بقای نظم کهن و ارتجاعی اند؛ یا بعبارت دیگر در جهت تحکیم سلطه ارتجاع و امپریالیسم تلاش میکنند. همین گروه های افراطی مذهبی در طی سه، چهار دهه اخیر در کشورهای مختلف از جمله افغانستان بوسیله خود امپریالیستها سازمان داده شده و تقویت شدند و از آنها در جهت اهداف ارتجاعی شان کار گرفته اند.

توجه کنید بمواضع جناح‌های غیرمسلح در افغانستان در آستانه تجاوز نظامی امریکا و متحدین آن به افغانستان: همایون جریرکه حالا ظاهراً "متمدن" شده است، اوبیث سخنگوی و رئیس تشکیل "کنفرانس قبرس" گفت: "حمله امریکا باید بطوری انجام شود که نه آزادی و تمامیت ارضی افغانستان خدشه دار گردد و نه منافع علیی مردم تحت الشعاع قرار گیرد". البته ضرورت به معرفی بیشتر نیست؛ همایون جریرکی از کدرهای رهبری حزب اسلامی گلب الدین یکی از گروه‌های افراطی مذهبی (مانند چندین گروه دیگر افراطی مذهبی افغانستانی و غیرافغانستانی بوسیله امریکا، انگلستان و سایر قدرتهای غربی و دولت‌های منطقه در جریان جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه متجاوزین شوروی و رژیم مزدوران تسلیح و تمویل و تربیت نظامی شده و در خدمت قرارداد شده‌اند. در طی چند سال اخیر که تحت رسوائی گلب الدین در جنایت و آدم کشی علیه خلق افغانستان از بام افتاد؛ این جناح از اعضای حزب اسلامی با چند محفل و عنصر هم‌قماش آن از حیره خواران و تربیت یافتگان رژیم اسلامی ایران تشکیل "کنفرانس قبرس" را ایجاد کردند و به کمک دولت ایران و دولت‌های اروپای غربی با اصطلاح در جهت تأمین صلح و تشکیل دولتی با پایه‌های وسیع با چند گروه دیگر فعالیت داشته‌اند؛ و گویا بقول آقای بلیروسایر امپریالیستها اینها اکنون از جرگه افراطیگرایی خود را کنار کشیده و بی‌حیث خادمان صالح امپریالیزم درآمده‌اند.

آقای همایون جریر و هم‌سخنان او کودنانه تصور میکنند که غیر از آنها هیچکسی در افغانستان از مفاهیم "آزادی و تمامیت ارضی" و "منافع علیی مردم چیزی" نمیداند؛ آیا زمانیکه قدرتهای امپریالیستی کشوری را مورد تهاجم نظامی قرارداد و آنرا با شغال استعماری در آورند؛ وحشیانه خلق کشور را با خاک و خون کشند؛ کشور را ویران کنند؛ مردم آنرا به اسارت کشند و حاکمیت ملی آنها را سلب کنند؛ آیا چگونه ممکن است از آزادی این مردم و تمامیت ارضی آن کشور صحبتی داشت؟! امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی دولت مزدوری را از جنایتکارترین گروه‌های مزدور در کنفرانس بن تشکیل دادند (که گروه آقای جریر هم در آن شرکت داشت و سند خیانت به امر آزادی و تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی مردم افغانستان را امضا نمود) و بر مردم افغانستان تحمیل کردند؛ آیا کدام منافع علیی مردم محفوظ مانده است؟ که آقای جریر بیاووه گوئی سفیهانه از آن صحبت دارد.

بهیمین ردیف آقای زلی رسول نماینده ظاهرخان از (جرگه روم) درین زمینه چنین اظهار نظر نمود: "مردم افغانستان نباید درین حمله صدمه ببینند"؛ آقای رسول که در کنار ظاهرخان در ردیف سایر گروه‌ها و عناصر منتظر مراسم امپریالیزم بودند تا بعد از سقوط رژیم طالبان بقدرت برسند، چشم شانرا به پیش از (۱۵ هزار گذشته، هزاران مجروح و معلول، ویرانی هزاران منزل مسکونی، تأسیسات دولتی، سرکها، پلها و منابع برق و ازین قبیل و سایر جنایات امریکا و متحدین آن فرو بستند و ساده لوحانه چون ظاهرخان که از "غمخواری ملت" صحبت داشت تا "صدمه" نبیند؛ یاوه سرائی میکند.

صمد (حامد) یکی از بوروکراتهای کهنه کار چنین گفت: "باید امریکا احساسات بالقوه موجود را بیک حالت بالفعل مبدل نماید؛ و هر حرکت منفی در افغانستان از طرف قدرتهای غربی در طی سالهای اخیر بفتح روسیه تمام شده است". صمد حامد از یک طرف به امریکا و متحدین آن اندرز میدهد و از جانب دیگر یادآوری میکند که ترک گروه‌های "جهادی" در طی سالهای دهه (۹۰) میلادی آنها را بدامان روسیه انداخت؛ و هوشدار میدهد که نباید در شرایط موجود هم غریبها خاصتاً امریکاطوری حرکت کنند که باز هم دولت روسیه بوسیله گروه‌های مشخصی در افغانستان به نفوذ و تسلط بیشتری دست یابد.

برهان الدین ربانی در رأس گروه‌های مسلح مخالف طالبان که در خدمت امریکا و متحدین آن در حملات نظامی به

افغانستان سهم گرفتند در آستانه حملات نظامی امریکابه ترندهای منهدم شده و چنین اظهار نمود: "ما اتحاد و همکاری نظامی را با امریکا و متحدین آن علیه طلبان و اسامه رد نمود؛ که اگر این عملیات "بمنفع ملی" مردم ما تمام شود، با در نظر داشت حساسیتها و نزاکتهای آنرا در نظر خواهیم داشت؛ و علاوه کرده ما میتوانیم کارهای بزرگی انجام دهیم که نیروی از خارج کشوری یعنی نیروهای امریکا و سایر کشورهای عضو ناتو نتوانند انجام دهند؛ اوضماً از بعهده گرفتن مسئولیتهای مهمی صحبت نموده شرط آنکه منافع آنها در آن مضمرباشد". اهداف ربانی و کلاً ائتلاف شمال درین پروسه مشخص بود؛ زیرا حادثه (۱۱) سپتامبر در نیویورک و واشنگتن به مثابه "باب پیروزی" ای بود که بروی آنها و گروه های دیگر درین روند گذشته شد، اینها تنها گروه های مسلحی بودند در بین گروه های مختلف مخالف رژیم طالبان که مقدم بر همه خود را مستحق قدرت دولتی بعد از طالبان میدانستند. و در جریان جنگ علیه طالبان و گروه های تحت رهبری اسامه بن لادن دستیاران خوبی برای قوای نظامی متجاوز امریکا و متحدین آن بودند و میتوانستند خدمات مهمی برای امریکا و متحدین آن انجام دهند و از همان ابتدا ائتلاف شمال مورد نظر امریکا و متحدین آن بود. زیرا در صورت احتمال دوام داشتن جنگ علیه رژیم طالبان امریکا از گروه های مختلف ائتلاف شمال در عملیات نظامی زمینی در برابر نیروهای طالبان استفاده میکرد؛ و در حقیقت بحیث سپر بلاجای نیروهای پیاده نظام امریکا و متحدین آن وظیفه مزدوری شان را انجام میدادند و نقش پایدار، جاسوس، و دستیار کوماندهای امریکائی و متحدین آنرا نیز انجام میدادند، که انجام دادند.

منظور برهان الدین ربانی از طرح مطالبی که بیشتر جنبه پیشنهادی برای امریکا داشت از جمله در نظر گرفتن منافع گروهی آنها؛ و همچنان اشاره ربانی به "عبارت حساسیتها و نزاکتها" هم مشخص بود و به امریکائیها میفهماند که در صورت تحریک احساسات مردم علیه قوای اشغالگر آنها؛ فقط همین نیروهای مسلح مزدور ائتلاف شمال اند که امریکا و متحدین آن میتوانند روی آنها در سرکوب مردم حساب کنند. ربانی این مسئله را به حیث یک امر بزرگ برای امریکا و متحدین آن ارزیابی کرد، که در عمل هم چنین بود؛ زیرا جانمایی دیگر منتظر قدرت دولتی چون جرگه روم، گروه کنفرانس قبرس، شورای تفاهم و وحدت ملی، حزب سوسیال دموکرات (افغان ملت) و گروه های چون "نهضت ملی" افغانستان، جمعیت انقلابی "زنان افغانستان" و سایر محافل و عناصر خادم همقامش اینها فاقد تشکیلات نظامی بودند. و همین نیروهای ائتلاف شمال بود که در چنان شرایطی میتوانند برای اشغالگران امریکائی و متحدین آن مصدر خدمتی شوند که در عمل هم چنین شد و گروه های ائتلاف شمال پاداش درخوری را از امپریالیسم تجاوزگر در سهم از قدرت دولتی نصیب شدند. و طبق درخواست ربانی منافع آنها تحقق یافت و بعد از سقوط رژیم طالبان آنها اکثریت اهرمهای قدرت را در دولت موقت در مرکز ولایات کشور در سایه ارتش اشغالگر به کمک و حمایت فدراسیون روسیه، دولت ایران، هندوستان و رژیمهای آسیای میانه در اختیار گرفتند. و بعد از لویه جرگه اضطراری با اعمال نفوذ و قدرت دولتی در ولایات تحت کنترل آنها نتوانستند افراد مورد نظر شان را به لویه جرگه ارسال و جریان جلسه را بمنفع شان رهبری کنند. همان بود که باز هم مقامات و مناصب بیشتری را در دولت عبوری و ولایات کشور در اختیار گرفتند.

از همان آوان وقوع حادثه (۱۱) سپتامبر (۲۰) دولت انگلستان سعی کرد تا پیش از سایر قدرتهای امپریالیستی خود را هم نوام متحد با امریکا در جهت تحقق اهداف شان نشان دهد؛ چنانکه تونی بلیر خواستار تشکیل ائتلاف جهانی برای ضربه به تروریسم در یک عملیات فوری و دوامدار گردید.

در همین اوضاع دولت پاکستان هیئتی را نزد رهبران طالبان فرستاد و آنرا آخرین چانس راه حل "مسالمت آمیز" مسئله

خواند، و تأکید نمود که رهبری طالبان باید آنرا در نظر گرفته و به تحویل لسامه بن لادن قناعت کنند. البته اینگونه مواضع و فعالیتها در اوایل از جانب دولت پاکستان بیشتر بنحوی شکل ملنوردیپلوماتیک را داشت در جهت وقت خریدن به رژیم طالبان؛ در حالیکه با وجود فرض تحویل لسامه به امریکا، امریکا و متحدین آن نمیتوانست مانع اقدامات نظامی آنها در جهت تطبیق پلانهای تجاوزکارانه و سلطه جویانه شان در افغانستان و منطقه گردد. چنانکه تحولات بعدی تا امروز جریان اوضاع را اثبات رساند و تدارکات حمله نظامی بعراق از جانب امریکا و انگلستان و چندین کشور امپریالیستی ارتجاعی دیگر خود مویذ آنست. (ادامه دارد)

دولت و نقش آن در سرکوب و انقیاد طبقات تحت ستم و استثمار جامعه

فئودالیزم در نتیجه تلاشی جامعه برده داری یا مستقیماً در نتیجه زوال و تلاشی کمون اولیه یا با ویژگیهای مشخص دیگر بوجود آمد. و علی الرغم تنوع راه های رسیدن بدان تقریباً در کلیه سرزمینهای جهان وجود داشته است. در اروپای غربی این نظام از قرن پنجم تا قرون هفدهم و هیژدهم و در روسیه و شرق اروپا از قرن نهم میلادی تا نیمه دوم قرن نوزدهم را در بر میگیرد. در ممالک باستانی خاور زمین مدت‌ها مناسبات فئودالی با بقایای دورانهای پیشین در آمیخته بود و بردگی خانگی و بقایای مناسبات عشیره ای و پیدر شاهی و ویژگیهای تحول شرق باستان مهر خود را گذاشته بود. مالکیت دولتی بر زمین و مالکیت شاهان قسمت مهمی از زمینها را در بر می گرفت می گرفت. طبقات اساسی در صورت بندی اجتماعی اقتصادی (فئودالیزم) عبارت انداز دهقانان و مالکان فئودال، اشراف و روحانیت و سایر اشراف در میانی اصناف و صاحبان حرفه ها. و یا عبارت دیگر مالکان بزرگ و رعیت بودند. این یک مرحله تکامل جامعه انسانی است و پیدایش آن بنوبه خود بر شد تولید و نیروهای منوله کمک کرد و امکانات ترقی اجتماع را بوجود آورد. با آنکه اساس آن بر استثمار توده های مردم بنا یافته ولی مرحله پیشرفته نسبت به دوران یا مرحله برده داریست.

این دارای اهمیت بسیار بود؛ در جامعه برده داری برده از هیچ حقی برخوردار نبود و انسان محسوب نمیشد. در جامعه فئودالی زارع به زمین وابسته بود. مهمترین وجه تمایز رعیت داری (سرواژ) این بود که رعایا در آن زمان اکثریت جامعه

راتشکیل میدادند، جمعیت شهری بسیار اندک بود و وابسته به زمین محسوب میشدند؛ این پایه اصلی رعیتداری (سرواژ) است. زارع میتواندست تعداد معینی روز در سال را روی زمینی که از طرف مالک با او واگذار شده بود کار کند. در روزهای دیگر زارع سرف برای مالکش کار میکرد؛ جوهر این جامعه طبقاتی باقی ماند؛ جامعه بر استثنای طبقاتی پایه گذاری شده بود. فقط صاحبان زمین از حقوق اجتماعی برخوردار بودند. رعایا هیچگونه حقوقی نداشتند. در عمل شرایط آنها با شرایط بردگان در دولت برده داری فرق چندانی نداشت؛ بهرحال راه وسیعتری برای رهائی رعایا گشوده شد. چراکه رعیت بعنوان مایملک مستقیم زمینداران محسوب نمیکشت. او میتواندست مقداری از وقت خود را روی زمین خودش کار کند. و میتواندست با صلاح تاحدی متعلق بخودش باشد. با امکانات وسیعتر برای توسعه مبادلات و روابط تجاری، سیستم فئودالی رفته رفته روبه افول گذاشت وفاق رهائی دهقانان را بازتر کرد. جامعه فئودالی همیشه از جامعه برده داری پیچیده تر بود، صنعت و تجارت توسعه بیشتری یافت، که حتی در آنروزگار منجر به سرمایه داری گشت. در قرون وسطی فئودالیزم مسلط و حکمفرما بود. درین هنگام نیز شکل دولت گوناگون بود، حکومت سلطنتی و جمهوری. اگرچه حکومت نوع دوم یعنی جمهوری کمتر به چشم میخورد؛ اما در هر هردو صورت مالک فئودال تنها حکمران محسوب میشد. رعایای سرف مطلقاً از هرگونه حقوق سیاسی محروم بودند.

نه تحت سلطه برده داری و نه در سیستم فئودالی یک اقلیت کوچک نمیتوانست بدون اعمال زور اکثریت مردم را با نقیاد خود در آورد. تاریخ مملو است از تلاشهای مداوم طبقات تحت ستم برای سرنگونی طبقات ستمگر. تاریخ برده داری شامل شواهدی از جنگهای آزادیبخش علیه بردگی که ده سال بطول انجامید، میباشد. در تاریخ مبارزات بردگان نام اسپارتاکوس از درخشش خاصی برخوردار است. اسپارتاکوس یکی از برجسته ترین قهرمانان شورش بردگان، که در حدود دو هزار سال قبل بوقوع پیوست، میباشد. برای سالهای زیاد امپراطوری روم که به نظرقاد مطلق می آمد و کاملاً بر برده داری استوار بود، متحمل ضربات و لطامات قیلم همه گیر بردگان که تحت رهبری اسپارتاکوس متحد و مسلح گشته و ارتشی بزرگ را تشکیل داده بودند، گشت ولی آنها بالاخره مغلوب گردیده و بوسیله برده داران دستگیر و شکنجه و یا اعدام شدند. چنین جنگهای داخلی سراسر تاریخ جوامع طبقاتی را در بر میگیرد. که مثال فوق یکی از بزرگترین جنگهای داخلی در دوران برده داری میباشد.

دوران فئودالیزم نیز شاهد قیامهای مداوم دهقانان بوده است و مبارزات دوامداری بین دهقانان و مالکان فئودال جریان داشته است. مالکان فئودال برای حفظ نقش و قدرتشان مجبور به داشتن دستگاهی، که توسط آن بتوانند تعداد زیادی از مردم را تحت انقیاد خود متحد کرده و اداره اطاعت از قوانین خاصی بنمایند، بودند. و تمامی این قوانین اساساً به یک منظور بوده است؛ ابقاء قدرت مالکان بردهقانان سرف، و این همان دولت فئودالی بود؛ یا جمهوری و یا سلطنتی. در دولت سلطنتی حکمرانی یکفرد بر سمیت شناخته میشد، و هنگامی که جمهوری بود، شرکت نمایندگان انتخابی جامعه مالکان بر سمیت شناخته میشد. جامعه فئودالی نمایانگر تقسیم طبقاتی بود که تحت آن اکثریت قریب باتفاق یعنی دهقانان سرف کاملاً با نقیاد اقلیتی ناچیز یعنی مالکان زمین درمی آمدند.

توسعه تجارت و رشد مبادله کالا موجب پیدایش طبقه جدید، یعنی سرمایه دار گردید سرمایه باینصورت در اواخر قرون وسطی، هنگامیکه کشف امریکا موجب رشد خارق العاده تجارت گردید، مقدار فلزات گرانبها افزایش یافت، نقره و طلا وسایل مبادله گردیدند، و قتیکه گردش پول این امکان را بوجود آورد که افرادی مالک ثروت سرشاری گردند، شکل

گرفت‌نقره و طلا بعنوان ثروت در تمام جهان شناخته شدند. قدرت اقتصادی مالکان زمین روبه افول گذاشت و قدرت طبقه ، نمایندگان سرمایه، توسعه یافت. و قتیکه اروپا از عهد قرون وسطی خارج شد، طبقه متوسط شهرها که در حال پیدایش بود عنصر انقلابی آنرا تشکیل میداد. این طبقه يك موقعیت پذیرفته شده در سازماندهی فنودالی قرون وسطی کسب کرده بود. تکامل طبقه متوسط یعنی بورژوازی، بلبقاء سیستم فنودالی ناسازگار شد؛ ازینرو سیستم فنودالی مجبوره سقوط بود. بعلاوه بموازات طبقه متوسط، احیای عظیم علوم جریان میافت. نجوم، مکانیک، فزیک، فیزیولوژی از نو توسعه یافت. بورژوازی برای تکامل تولید صنعتی خود، احتیاج به علمی داشت که خواص فیزیکی اشیاء طبیعی و شیوه های عمل نیروهای طبیعت را مشخص کند. تا آن زمان علم خدمتگذار بیمقدار کلیسا بود و آن اجازه داده نشده بود که قدم به ماوراء محدوده ای که کلیسا معین میکرد بگذارد، و علم علیه کلیسا طغیان کرد، بورژوازی بدون علم کاری از پیش نمیبرد و ازینرو مجبور شد که به این طغیان بپیوندد. اگر آوای مبارزه رادانشگاه ها و تجارت شهرها آغاز کردند مسلم بود که این آواپنین قوی خود را در توده های روستائی یعنی دهقانان که همه جامجبور بودند برای موجودیت خود با اربابان فنودال، روحانی، وغیر روحانی مبارزه کنند، میابد و یافت. مبارزه طولانی بورژوازی علیه فنودالیزم جریان یافت که به قیامها و جنگهای قطعی ای منجر گردید و تا سقوط فنودالیزم ادامه یافت. از جمله انقلاب کبیر فرانسه (سومین قیام بورژوازی)، این انقلاب همچنین اولین انقلابی بود که واقعات آن بودی یکی از طرفهای مبارزه یعنی اشرافیت فنودالی و پیروزی کامل طرف دیگر یعنی بورژوازی جنگید. البته این مطلب باید تصریح شود که در آن زمان بورژوازی بحیث طبقه مترقی و انقلابی بود که در برابر فنودالیزم رزمید و به کمک توده های دهقانان و سایر زحمتکشانشان توانست به سلطه فنودالیزم خاتمه داده و سلطه استثماری خودش را جای گزین آن کند. بورژوازی نیز برای تحت انقیاد داشتن توده عظیم زحمتکشانشان ملت باقیه طبقات حاکم منافع مشترکی داشت (و دارد) خود را تا جریا صاحب صنایع در موضع ارباب، یا بعبارتی تازمانی "ما فوق طبیعی" نسبت به کارمندان، کارگران و مستخدمین خانه اش قرارداد.

فورماسیون سرمایه داری ساخت دیگر استثماری و طبقاتی است که تاریخ بشری خود شناخته و پیدایش آن از نظر تکامل جامعه بشری گامی است به پیش؛ مرحله ایست مترقیتر نسبت به فنودالیزم که بنوبه و بموقع خود سدهای را که در مقابل رشد نیروهای مؤوله و تکامل اجتماع بوجود می آید در هم میشکند و جامعه را به جلومیراند. سرمایه داری آخرین نظام متکی بر بهره کشی و آخرین فرماسیون مرکب از طبقات متخاصم است و درین دوران عمدتاً و طبقه در برابر هم قرار دارند، طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار.

تولید کالائی بسیار قدیمتر از نظام سرمایه داریست؛ و در جوامع قبل از سرمایه داری نیز وجود داشته است. اما در سرمایه داری دیگر تقریباً همه چیز شکل کالا بخود میگیرد و اصل خرید و فروش بر کلیه شئون اقتصادی حکومت میکند. اگر اقتصاد طبیعی وبسته، وجه مشخصه فنودالیزم است، تولید کالائی گسترده و در اوج تکامل، وجه مشخصه سرمایه داریست و تمام رشته های تولید را در بر میگیرد. در جامعه سرمایه داری خود نیروی کار انسان بيك کالا مبدل میگردد، و این نکته مهمی است که در درک از ماهیت نظام سرمایه داری باید بدان توجه داشت. نه فقط اجنلس ساخته شده بصورت متاع و کالای مورد مبادله و خرید و فروش قرار میگیرد، بلکه نیروی کار انسان، خود بيك کالا مبدل میشود و میتواند بیبازار آید. کسیکه صاحب آنست (یعنی نیروی کار دارد، کارگراست) میتواند آنرا بفروشد و آن سرمایه دار است که آنرا میخرد و از آن بهره برداری میکند یا بعبارت دیگر او را مورد استثمار قرار میدهد؛ زیرا مبلغ لازم کار انجام شده از طرف کارگر را با و نمیپردازد؛ یعنی مقداری از ارزش اضافی

راسرمایه دارتصاحب میکند. همه روزه کارگر مقدارکلاضافی رابرای سرماییه دارانجام میدهدکه دربرابرآن مزدی رادریافت نمیکند.

درجامعه سرماییه داری تقسیم بندی قدیمی برده داروبرده ناپدیدشد، ساختارجدیدجامعه چنین مینمودکه تمام اتباع یک کشورباهم برابراوند، همه دربرابرقانون یکسان بحساب میآمدند بدون درنظرگرفتن اینکه هرکس چقدرسرماییه داشت، خواه این افرادمالکان خصوصی زمین بودند، خواه افرادفقیری که بجزنیروی کارشان چیزی دراختیارنداشتند. قانون اذدارائی ثروتمندان، درمقابل توده های که بجزنیروی کارخودمالک چیزدیگری نیستندحمایت میکند.

بورژوازی برای برانداختن فئودالیزم باشعارآزادی واردنبردگردید، ولی برانداختن فئودالیزم بمعنی آزادی برای نمایندگان دولت سرماییه داری بودویه مقاصدآنهاخدمت میکرد. دولت حق مالکیت هرتاجر، هرکارخانه داروصاحبان صنعت رابرسمیت شناخت. واین جامعه که براساس ملکیت خصوصی، قدرت سرماییه ودرانقیاددرآوردن کارگرپی چیزوتوده دهقانان فقیراستواربود، اظهارمیکردکه حکومتش برآزادی بناشده است. درنبردفئودالیزم به آزادی درمالکیت خصوصی صحه میگذاشت ولی چنین وانمودمیکردکه دولت طبقاتی ازمیان رفته است. ولی درحقیقت دولت بصورت دستگاہی باقی ماندکه برای درانقیاددرآوردن دهقانن فقیروکارگران به سرماییه داران کمک میکرد. دولت درظاهرشکلی آزادداشت وحق رأی دادن راهمگانی کرد. خلاصه دولت دریک کشورسرماییه داری نیزآنچنانکه تبلیغ میکردند، حتی درآزادترین آن بیانگراراده توده ها، مجموعه تصمیمات عمومی مردم ویانمایانگرخواستهای ملی ونظایران نبوده است؛ بلکه دولت درین کشورهاهمان دستگاہی است که سرماییه داران راقادرمیسازدتا طبقه کارگر، دهقانان وسایرزمحتکشان رابانقیادخویش درآورده وآنهارامورد ستم واستثملرقراردهد. تالاینجانظام سرماییه داری یا دولتهای سرماییه داری تا قبل ازقرن اخیرمیلادی موردبحث قرارگرفته است(ادامه دارد).

صفحه از تاریخ افغانستان

تجاوزوتهاجم دولت انگلیس به افغانستان(۱۸۳۹ ۱۸۴۲):

استقرارانگلیس درافغانستان(۱۸۳۹)و"پادشاهی"شاه شجاع:

انگلیسهاباردوی بزرگ(۵۴) هزارنفری داخل افغانستان شدند؛ قبل ازتجاوزآنهازمیننه فعالیتهای تخریبی وتبلیغی رادرافغانستان آماده کرده بودند. شعبه جاسوسی آنهاشددت کارکرده وازشرایط سیاسی واجتماعی مملکت حداکثراستفاده نموده بودند، وآن اینکه: ازعهدسقوط وتنزل دولت مرکزی ابدالی، ونفوذورسوخ برادران محمدزائی، واشتعال جنگهای فئودالی، ملت افغانستان زیرظلم وخودسری ملوک الطوائف کوفته شده، ازچنین رژیم بستوه آمده بودند، زارع ومالدارکشورعموماًخواهان یکدولت مرکزی وچشم به گذشته ودولت ازبین رفته ابدالی دوخته بودند.

همچنین فتودالهای مقتدر دیگر کشور که مملکت را بین برادران محمدزائی و یک خاندان واحد منقسم دیده و خودشانرا تحت الشعاع برادران احساس میکردند. انگلیسها شاه شجاع ابدالی را نیز در دست داشته و بشکل "مله" بی در آورده بودند تا بنام او و وعده های دروغین مردم کشور را جذب نمایند. برای همین مقصود بود که انگلیسها صدها اعلامیه بامضای شاه شجاع در افغانستان منتشر ساختند. در این اعلامیه ها به شدت تصریح شده بود که وارث حقیقی و شرعی سلطنت افغانستان "علیحضرت شاه شجاع نواسه احمدشاه بابای غازی است" و برادران محمدزائی غاصب تاج و تخت اند. همچنین گفته شده بود که شاه اصلی افغانستان اینک با سپاه خود بعزم تصاحب سلطنت حرکت کرده است. وقشون حکومت انگلیسی هندوستان که میزبان شاه بودند در خدمت او حاضر شده اند تا جلوس او را بر تخت موررثی ببینند و تبریک گویند، آنوقت این قشون "دوست" بکلی از افغانستان خارج شده و به هندوستان مراجعت مینمایند..... این تنها نبود انگلیسها تا زمان استقرار کامل نظامی خود در افغانستان مساعی زیادی بخرج دادند که مردم افغانستان شاه شجاع را پادشاه مستقل و خود مختار و قشون انگلیسی را فرمانبردار او و ضامن مهمان چند روزه موقتی بشناسند.... همچنین در ورود به شهر قندهار و روز مجلس تاج پوشی شه شجاع قشون انگلیس در حین عبور شاه بیرقهای انگلیس را برسم تعظیم خم نموده و توپهای سلامی آتش نمودند.... آنگاه در برابر چشم هزاران نفر افغان و تمام افسران و روسای افغانی جنرال "کین" سپسالار اردوی انگلیس و مکناتن بحیث سفیر حکومت انگلیس بنزد شاه پیش شده مراتب تبریک جلوس او را بنام دولت انگلیس عرضه کردند... تا اینجانب نمونه ظواهر فعالیتهای سیاسی و نظامی انگلیس بغرض استیلا در افغانستان دیده میشود، ولی یکنوع فعالیت سری دیگری داشتند که کشور را در داخله اش بنفع انگلیس منقلب میساخت و آن عبرت بود از فعالیتهای جاسوسی انگلیسی که راه پیشروی استعمار را در افغانستان باز مینمود و فتودالهای مقتدر را با پول به خدمت انگلیس استخدام میکرد... بعد از آنکه قوای انگلیس در نقاط سوق الجیشی قندهار و غزنه، کابل و جلال آباد و بامیان و غیره با سواره و پیاده و توپخانه و جباخانه مستحکم گردید، وضع و رفتار انگلیس هم تبدیل شد. دیگر انگلیسها "دوست" نه بلکه زمامدار اصلی و حاکم نظامی افغانستان بودند. مکناتن نماینده و سفیر انگلیس ازین ببعده بشکل صدراعظم و هم نایب السلطنه افغانستان درآمد. تمام امور دولت، عزل و نصب وزراء و افسران افغانی، بودجه و مالیات، مجازات و مکافات و غیره همه در اختیار او بود. شه شجاع که در اوایل علی الرسم افغانی در روزهای معین دربار عامی تشکیل و به عرایض مردم و پیشنهادات مامورین رسیدگی کرده و او امر و نواهی صادر میکرد، بتدریج بموقفی رسانیده شد که از حرم و ایاتاق نشیمن خود خارج نمیشد. اگر عندالسیاست درباری برایش تشکیل میکردند و مردم و مامورین عرایض و پیشنهاداتی تقدیم میکردند، شاه در جواب هر یک تنها همین یک کلمه را تکرار میکرد "امر میشود". عمارت شاه و ایاتاق دربار او توسط افسر و عسکر انگلیس محافظه میشد. هیچ افغانی بدون اجازه صاحب منصب انگلیس حق دیدن شاه را نداشت. واسطه سوال و جواب بین شاه و انگلیس یکنفر مستخدم انگلیسی بنام میرزا حیدر علی لشکر نویس معین شده بود. شاه بلا ۸۵۰ نفر زن و مرد و اطفال خاندان خود در ارگ بالاحصار از طرف (۵۰۰۰) عسکر انگلیسی حفاظت میشد، و گاردشاهی خود او اسمایک قطعاً نهصد نفری متشکل از مردمان هندی بود که هیچگونه سلاحی نداشتند و فقط با چوبهای دراز پیکاندار مجهز بودند. "کلنل دینی" در بالاحصار که بحیث یک افسر شاه شجاع اقامت داشت، آنقدر بیباک بود که حتی در مجلس شاه بدون اجازه داخل میشد و وقتیکه بنام شاه با وازین حرکت بی ادبانه اخطار داده شد در جواب گفت: من فقط امرگورنر جنرال هند را اطاعت میکنم و بس.

شاه شجاع باری به مکناتن یادآوری کرد که افغانستان مامون است و من پادشاهم لهذا ضرورت برای اقامت قشون

انگلیس درکشوردیده نمیشود. مکناتن جواب داد که تاخطر امیر دوست محمدخان باقیست موجودیت قشون انگلیس در افغانستان حتی است. انگلیسها نه بواسطه قوه شاه رادردست داشتند، بلکه از لحاظ سیاست هم اورا محتاج بخودودر عین حال زیر تهدید ننگه میداشتند، زیرا تمام اوامریکه بر ضد منافع مملکت و مردم و روسای متنفذ صادر میشده بنام شاه بود، لهذاهمه دشمن او گردیده بودند. از دیگر طرف انگلیسها رقبای شاه را علی الرغم تمایل او نافذ و مقتدر تر نگه داشتند، چون نواب محمد زمانخان و سردار محمد عثمان خان برادرزادگان امیر دوست محمدخان. انگلیسها سردار محمد زمان خان را "نواب خوب" میخواندند. نواب و سردار هم در حین انقلاب عمومی افغانستان با آنکه خودشان جزء انقلابیون بودند، اکثر سران انگلیس و حتی موهن لال را حمایت و از کشته شدن حفاظت نمودند. شاه شجاع با چنین جریان سیاسی و نظامی نمیتوانست جز باریچه در دست انگلیس باشد و البته او که مستشعرا تمام اوضاع بود، رنج میکشید. یکی از نویسندگان همعصر شاه شجاع که عمرش در افغانستان و در معیت مامورین بزرگ افغانستان گذشته و خودش شاهد قسمتی از این واقعات بود، در کتاب خود که فقط دوازده سال بعد از ختم جنگ اول انگلیس و افغان تألیف شده است در مورد شاه شجاع چنین مینویسد: ... زمانیکه شاه شجاع به امر انگلیسها اقدام به تبعید امین الله خان لوگری، عبدالله خان اچکزائی و سردار شمس الدین خان برادرزاده امیر دوست محمدخان را به هندوستان نمود؛ ایشان در وقت صحبت باشاه شجاع گفتند که ما هرگز انگلیسان را نمیشناسیم... ما بانوشته شماسرازا امیر دوست محمدخان تافتیم و شمارا آورده بر تخت سلطنت نشاندم اما دیدیم که در عهد شما هر روز فریبکاری انگلیس بنوعی ظاهر و اسباب بدنامی و رسوائی شما مردم میگردد، پس مسئول شما هستید. شاه که بشنیده آه کشید و گفت که شما زدل من آگاه نیستید، من محکوم حکم پیره داران و یاسبانان انگلیس هستم و چاره جز از سوختن و ساختن ندارم، افسوس که آنچه بود از دست رفت. (از افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول)

تجاوز و هجوم نظامی امریکا و متحدین آن به افغانستان ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ (۱۵ میزان ۱۳۸۰):

تشکیل دولت منوقت و ریاست جمهوری حامد کرزی (شاه شجاع امریکائی):

ابرقدرت امپریالیستی امریکا قبل از تجاوز نظامی به افغانستان و اشغال استعماری آن اولاً از اوضاع بوجود آمده در امریکا بعد از وقوع حادثه (۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱) که به مرگ بیش از سه هزار نفر انجامید و بر جهای مرکز تجارت جهانی یاسنبول عظمت سرمایه داری جهانی در مرکز قدرت بزرگ سرمایه جهانی فروریخت؛ توانست با تبلیغات وسیع گمراه کننده افکار عمومی مردم امریکا را جهت سرکوب عاملین تصویری آن آماده کند؛ که دولت جورج بوش متعاقب حادثه گروه اسامه بن لادن را مورد سوء ظن قرار داده و رژیم طالبان را بحیث حامی "تروریزم" معرفی و آماج حملات لفظی قرار داد. به همین سیاق متحدین امریکا در اروپا و سایر کشورها توانستند با تبلیغات گسترده اذهان مردم کشورهای شان را در "حمایت" از اقدامات امریکا و دولتهای شان علیه گروه اسامه و رژیم طالبان متوهم سازند. در حالیکه این حمله بیش از همه علیه مردم و خاک افغانستان بود که آنرا مورد تجاوز نظامی و اشغال استعماری قرار میدادند؛ که طبق اهداف و استراتژی از قبل طراحی شده امریکا در افغانستان، منطقه و جهان صورت میگرفت.

ثانیاً امریکا از عمق فاجعه که در افغانستان میگذشت (که خود دولت امریکا آنرا بکمک متحدین منطقه ای آن بر مردم افغانستان تحمیل کرده بود) اطلاع داشت و از آن بهره گرفت؛ و آن در دوران و مصائب طولانی ناشی از کشتار و جنایات و اجحافتی بود که در طی بیش از دوده از دوران (۱۴) ساله رژیم جنایتکاران خلقی و پرچی و متجاوزین فاشیست روسی، چهار سال حکومت استبدادی گروه های جهادی که جنایات، کشتار، تجاوزات، غارت و ویرانی های بیشماری را در طی این مدت

بعلاوه جنایات شان در جریان جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه رژیم مزدوروفاشیستهای روسی بر مردم اعمال کردند و حکومت شش ساله امارت اسلامی طالبان که هردور رژیم به کمک و حمایت امریکا و متحدین منطقه ای و اروپائی آن بر مردم افغانستان تحمیل شده بودند؛ و خاصتاً رژیم قرون وسطائی طالبان که وحشیانه ترین جنایات را از کشتار و اجحافات، ستم طبقاتی، ستم ملی شئونستی و ستم بر اقلیتهای مذهبی تا تحت کنترل قراردادان زندگی خصوصی مردم؛ محروم کردن زنان از حق کار و تحصیل و سهمگیری در امور اجتماعی و مسدود کردن دروازه های تعلیم و تربیت بروی فرزندان کشور و انواع مظالمی را که بر مردم اعمال کردند. و همچنان جریان جنگ ارتجاعی خانمانسوز داخلی بین طالبان و ائتلاف شمال، که تلفات جانی و خسارات مالی فراوانی ازین ناحیه نیز بر مردم بیگناه کشور وارد میشد، و مردم به آخرین رمق رسیده بودند و شدیداً خواهان ختم حالات موجود و تأمین امنیت و تضمین مصونیت جانی و مالی شان بودند.

امریکا و متحدین آن همزمان با تدارکات نظامی و دیپلماتیکی (تشکیل ائتلاف وسیع امپریالیستی ارتجاعی) تبلیغات گسترده را در سطح جهان در جهت توجیه تهاجم و تجاوز غارتگرانه شان به افغانستان انجام دادند. در افغانستان و منطقه از طریق پخش امواج رادیویی بوسیله طیارات نظامی شدیداً مردم را در تبلیغات مسموم کننده شان متوهم ساختند؛ و چنین وانمود میکردند که منظور آنها صرف "نجات" مردم افغانستان از سر حکومت قرون وسطائی طالبان است و مباحث "مهمان و کمک کننده" در کشور شما خواهیم بود. بهمین منوال همه گروه های ارتجاعی مزدور و خادم امپریالیزم در داخل و خارج کشور دست به تبلیغات وسیعی بطرفداری از حملات نظامی امریکا و متحدین آن و استقرار آنها به افغانستان انجام دادند.

امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی غربی از همان ابتدا ظاهر خان را برای ریاست دولت در افغانستان بعد از طالبان "علم" کرده و تبلیغات زیادی برایش نمودند. لکن بعد از تهاجم نظامی و سقوط رژیم طالبان مناطق حساس و مهم کشور و اهرم های قدرت دولتی در مرکز و ولایات کشور بوسیله گروه های ائتلاف شمال تصرف گردید که از حمایت همه جانبه امپریالیزم روسیه، دولت ایران، دولت هندوستان و کشورهای آسیای میانه برخوردار بودند.

که این حرکت آنها منعی بزرگی بود برای امریکا و متحدین غربی آن که هدف داشتند تا ظاهر خان را در رأس دولت موقت نصب نمایند. گروه های ائتلاف شمال که تادندان مسلح بودند و هواداران ظاهر خان همه غیر مسلح و فقط گروه های ائتلاف شمال بودند که ادعا داشتند که بعد از سقوط حکومت طالبان آنها مستحق حکومت کردن اند و صریحاً به امریکا و متحدین آن گوش زد کردند که میتوانند خادمان خوبی برای آنها باشند. آنها همه ظاهر خان را در رأس قدرت دولتی منافی اهداف قدرت طلبانه شان دانسته و در جریان کنفرانس "بن" در ماه نوامبر ۲۰۰۱ (که خود توطئه بود علیه حق تعیین سرنوشت سیاسی و حاکمیت ملی مردم افغانستان از طرف امریکا و متحدین آن که هدف داشتند تا مردم را در اعتمادشان در رأس دولت پوشالی بر مردم افغانستان تحمیل کنند) جدا در برابرین تصمیم با داران شان مقاومت نشان داده و زعامت ظاهر شاه را نپذیرفتند.

همان بود که امریکا و متحدین آن عنصر دست آموز دیگرشان حامد کرزی را باین مقام کاندید و لوزمآلقب شاه شجاع سوم یا شاه شجاع امریکائی هم با تعلق گرفت. و بتاريخ ۲۲ دسمبر سال (۲۰۰۱) بوسیله طیاره امریکائی از ارزگان تحت حفاظت شدید عساکر امریکائی بکابل آورده شد و مراسم تاج پوشی آن بحیث "شاه شجاع سوم" انجام شد و در ارگ شاهی زیر حفاظت شدید امریکائیها قرار گرفت. و در جریان لویه جرگه اضطراری در ماه جوزا (جون سال گذشته میلادی) باز هم زعامت ظاهر خان

دردولت عبوری مورد مخالفت جدی گروه های ائتلاف شمال قرار گرفته و کرسی بمقامش ابقاء شد. و ظاهر خان با گرفتن لقب "بابای ملت" و مسئولیتهای تشریفاتی چند در ارگ شاهی تحت حفاظت ارتش امریکا بحیث مهره احتیاطی بسر میبرد.

شاه شجاع امریکائی مانند شاه شجاع انگلیسی در رأس دولت در افغانستان از هیچگونه قدرت و صلاحیت واقعی برخوردار نیست؛ او اعضای کابینه اش و سایر حکام عملاً نقش مزدوران حقیری را ایفاء میکنند و فقط بخاطر فریب توده های عوام کشور این عناصر بومی بر مقامات دولتی نصب شده اند، در حالیکه قدرت اصلی در افغانستان در دست قدرتهای امپریالیستی عمدتاً امریکا است. زلی خلیلزاد ("مکناتن" امریکائی) در واقع بحیث صدراعظم و رئیس دولت همه کاره و صاحب قدرت و صلاحیت همه جانبه در امور داخلی و خارجی اجرای وظیفه میکند و رابرت کینگ سفیر امریکا نقش معاون او را ایفاء میکند؛ قوماندان قوای نظامی امریکا در افغانستان بحیث فرمانده کل نظامی و قوماندان قوای (ISAF) به سمت معاون او و لخدیر ایهیمی مسئول روابط خارجی، قسماً امور داخلی و مسئول واقعی اداره انسجام و مصرف "کمکهای" خارجی. و در واقعیت اینها اندکه عزل و نصب وزراء، افسران ملکل و نظامی، تعیین بودجه، امور مالی و اقتصادی و مجازات و مکافات، "امور بازسازی" کشور، بازسازی ارتش و پولیس، و تنظیم اداره قضا را در اختیار دارند و فقط همین چند نفر اندکه تصمیم میگیرند و کرسی و سایرین مزدوران بی اراده اند که در خدمت اشغالگران خارجی قرار دارند.

همچنانکه شاه شجاع انگلیسی در وقت صحبت با امین الله خان لوگری، عبدالله خان اچکزائی و برادرزاده امیر دوست محمد خان اظهار داشت "من محکوم حکم پهره داران و پاسبانان انگلیس هستم و چاره جز سوختن و ساختن ندارم"؛ کرسی نیز بحیث یک مزدور بی صلاحیت در جریان لویه جرگه اضطراری وقتی خبرنگار از او پرسید که پستهای کلیدی دولت آینده را چه وقت اعلان میکنید کرسی بجواب گفت "من بسیار جنجال دارم و خداوند شمارا در موقف من قرار ندهد". همچنان بتاریخ (۱۲) ماه عقرب امسال بجواب یک خبرنگار گفت "قصر بر من جهنم است".

طوریکه دیده میشود تا اینجایطور مقایسوی تا حدودی شباهتهای بین موقعیت شاه شجاع امریکائی و شاه شجاع انگلیسی بنظر میخورد البته باتفاوتهای شرایط زمانی و شرایط و اوضاع ملی و بین المللی. در زمان شاه شجاع انگلیسی یک قدرت امپریالیستی استعماری کشور را تحت اشغال استعماری داشت و در اوضاع مسلط و بود و کشور را اداره میکرد. اما درین شرایط چندین قدرت امپریالیستی کشور را تحت اشغال استعماری دارند و حاکمیت مشترک اعمال میکنند که عمده ترین آنها امپریالیسم امریکا است. اما در موردی که تفاوت بین شاه شجاع امریکائی و شاه شجاع انگلیسی دیده میشود، اینست: روزی شاه شجاع انگلیسی به مکناتن یاد آور شد که افغانستان مامون است و من پادشاهم لهذا ضرورت برای اقامت قشون انگلیس در کشور دیده نمیشود"، مکناتن بجواب گفت "تا خطر امیر دوست محمد خان باقیست موجودیت قشون انگلیس در افغانستان حتمی است". لکن درین مورد هم فقط در یک بخش مطلب اختلاف وجود دارد و در بخش دیگر آن فرقی بین استدلال، توجیه و تمسک استعمارگران انگلیس در آن شرایط و امپریالیستهای استعمارگران امریکائی و متحدین امپریالیست آن در شرایط کنونی، در تداوم به اشغالگری نظامی و سلطه استعماری شان در افغانستان بنظر نمی آید. شاه شجاع امریکائی، اعضای کابینه او و سایر حکام محلی و گروه های خلد امپریالیسم در داخل و خارج دولت مزدور همیشه بگونه جدی اصرار دارند که قوای نظامی کشورهای دوست آنها خصوصاً امریکائیها باید مدت طولانی در افغانستان باقی بمانند خاصاً کرسی و هواداران او در دولت عبوری بارها یونان و مزدوران از امریکا و کشورهای عضو ناتو تقاضا کرده اند که باید قوای نظامی آنها در تمام ولایات کشور مستقر شوند. ازینرو با عدم موافقت سایر اعضای ناتو فرستادن قوای بیشترشان با افغانستان

ویا استقرار آنها خارج از محدوده ولایت کابل، امریکادر طی ماه های قبل آمادگی اشرا به استقرار قوای نظامی آن به سایر ولایات کشور به منظور گسترش ساحت نفوذ و کنترل دولت مرکزی اظهار داشت. البته حکام محلی مربوط به ائتلاف شمال با استقرار قوای نظامی امریکا و یاقوای "حافظ صلح امنیت" فقط در مناطق شان رضایت ندارند، اما حضور قوای اشغالگر در افغانستان بطور کلی خواهان اند. و بارها سران گروه های ائتلاف شمال بر باقیماندن قوای نظامی امریکا و متحدین آن تأکید کرده اند.

همانطور که انگلیسها "مترسک" امیر دوست محمد خان را در گرفتن دوباره تاج و تخت علیه شاه شجاع استفاده میکردند؛ تا از یکطرف حضور قوای نظامی شان را توجیه نمایند، زیرا از احساسات ضد اجنبی مردم افغانستان بخوبی آگاهی داشتند و بدون قوای نظامی شان تداوم حکومت دستنشانده شاه شجاع و تحکیم سلطه استعماری شان را در افغانستان بخطر جدی میدیدند؛ و از جانب دیگر سعی میکردند تا شاه شجاع را تحت فشار سیاسی مداوم نگهداشته و محتاج آنها باشد.

در شرایط موجود هم بهمین شیوه امریکائیه و متحدین آن به منظور فریب اذهان عوام افغانستان و جهان و تحت فشار داشتن مزدوران بومی آنها "خطر طالبان و گروه القاعده را در تسخیر دوباره قدرت دولتی تمسک قرارداد و اشغال نظامی و سلطه استعماری شان را در افغانستان و منطقه توجیه میکنند. با آنها دولت مرکزی و همه گروه های ائتلاف شمال که اهرمهای قدرت دولتی را در کابل در اختیار دارند و حکام محلی آنها که با استفاده از تضادهای درون دسته بندیهای امپریالیستی و ارتجاعی بر سر تسلط بیشتر بر افغانستان و نفوذ بر قدرت دولتی، بگونه خود مختار حکومت میکنند و از این ناحیه اختلافاتی بین آنها و ریاست مرکزی در کابل وجود دارد؛ اما درین مورد همه با هم متفق الرأی دست بدامن قدرتهای اشغالگر خصوصاً امریکا اند که آنها را تنها نگذارند. در حالیکه در واقعیت امرامپریالیستهای امریکائی و متحدین آن فقط بکمک

طبقات و اقشار ارتجاعی جامعه و در شرایط موجود همین گروه های ارتجاعی نمایندگان آنها امکان حضور در کشور را دارند؛ همانطور که همه این نیروهای ارتجاعی بدون حمایت مستقیم و غیر مستقیم امپریالیزم نمیتوانند به سلطه ارتجاعی استبدادی و ضد مردمی شان در کشور ادامه دهند. و در شرایط حاکمیت و سلطه ارتجاع در یک کشور (خاصاً کشورهای تحت سلطه امپریالیزم) در آسیا، افریقا و امریکای لاتین رکن دیگر آن امپریالیزم است که بگونه غیر مستقیم و یا زمانی بطور مستقیم با حمایت طبقات ارتجاعی فئودالیزم و بورژوازی بوروکرات کمپرادور میتواند سلطه اش را استحکام بخشیده و خلقهای این کشورها را تحت ستم و استثمار قرار دهد. و درین کشورها طبقات ارتجاعی و امپریالیزم قطب ارتجاع را تشکیل میدهند که در برابر طبقات مردم قرار دارند. امکان تداوم سلطه طبقات ارتجاعی بدون امپریالیزم و سلطه امپریالیزم بدون طبقات ارتجاعی درین کشورها وجود ندارد، این هر دو طبقه بکمک هم امکان اعمال ستم بر توده های مردم را مییابند.

البته این یک امر مبرهن است که این قدرتهای امپریالیستی اند که (در غیاب قطب انقلابی مردمی) درین کشورها میتوانند در قدرت رساندن نیروها و گروه های ارتجاعی تصمیم بگیرند و فیصله نمایند، که کدام گروه ارتجاعی را مورد حمایت قرارداد و بقدرت برسانند.

چنانکه جریان یکدهه اخیر نشان داد که امریکاهمین گروه های جهادی را با حمایت همه جانبه بقدرت رساند و بعد گروه طالبان را با پول و سلاح و حمایت سیاسی در برابر آنها قرارداد و آنها را از قدرت ساقط نمود. تا آنکه شرایطی برای تأمین منافع امپریالیزم امریکا و تحقق اهداف آن در افغانستان و منطقه فرارسید که بلهجوم نظامی رژیم طالبان را از قدرت برکنار و همین گروه های متروکش را دوباره بریاست مرکزی بقدرت رساند. که البته موضوع طالبان و القاعده بطور خاص در افغانستان

و موضوع "تروریسم بین المللی" بطورعام در سطح جهان وسیله ایست برای امپریالیسم جهانی در رأس آن امریکاکه زیرنام آن به تجاوز نظامی و اشغال استعماری افغانستان و ایجاد پایگاه های نظامی در عده از کشورهای منطقه دست یافتند، وزیر نام "تروریسم" خود ساخته شان خاصاً امپریالیسم امریکاتوانست در مناطق دیگر جهان قوای نظامی اش را مستقر سازد. و اکنون در رأس ائتلافی از قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی در جهت گسترش سلطه غارتگرانه اش با طرح توطئه خائنه اقدامات نظامی وسیعی را جهت حمله نظامی بعراق و کشتار خلق آن و ویرانی و نابودی کشور عراق و تصرف منابع حیاتی آنرا تدارک دیده است.

اوضاع کنونی جهان

بحران عراق و تشدید مخالفتها و ایجاد شکاف بین قدرتهای امپریالیستی!

اوضاع کنونی جهان ادامه همان تحولاتی است که با حادثه (۱۱) سپتمبر (۲۰۰۱) آغاز گردید. این حادثه در شرایطی بوقوع پیوست که سه کشور بزرگ و قدرتمند سرمایه داری جهان از جمله امریکا دچار بحران اقتصادی فزاینده بوده و در برابر اوجگیری جنبشهای ضد سرمایه داری قرار داشتند. همچنان عمیقتر شدن شکاف بین غنی و فقیر در سطح جهان وحدت تضاد بین توده های خلق و امپریالیسم و طبقات ارتجاعی خصوصاً در کشورهای تحت سلطه؛ که امپریالیسم جهانی سعی میکند تا با شعار "گلوبلیزاسیون" (که چیزی جز گسترش هر چه بیشتر سرمایه و استثمار سرمایه و به فلاکت کشیدن و ادبارتوده های مردم نبوده و نیست) آنها را بفریبید؛ که هر چه بیشتر به نارضایتی خلقها در سراسر جهان انجامید. حادثه (۱۱) سپتمبر در حقیقت راهگشای شد برای امریکا در رأس امپریالیسم جهانی تا در فایق آمدن به مشکلات داخلی، سرکوب جنبشهای ضد سرمایه در کشورهای سرمایه داری و جنبشهای انقلابی ضد امپریالیستی و ضدا ارتجاعی در کشورهای تحت سلطه آنرا دستاویز قراردادده و از طریق اعمال زور و فشار در سرکوب و مطیع ساختن توده های خلق با اهداف و استراتژیهای غارتگرانه شان دست یابند.

امپریالیسم امریکا در رأس ائتلافی از کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی مرحله اول این استراتژی غارتگرانه را در تهاجم و تجاوز نظامی به افغانستان و اشغال استعماری آن انجام داده و رژیم دستنشانده را از جنایتکارترین گروه ها و عناصر مرز دور و ضد مردمی تشکیل داد و حضور نظامی شان را در چندین کشور منطقه تأمین کردند. امپریالیسم امریکا و متحدین آن از همان ابتدای او رنمای از یک استراتژی دراز مدت تجاوزکارانه را در چندین کشور جهان از جمله عراق، ایران، کوریای شمالی، فلپین، لیبی و چندین منطقه دیگر ارائه داد.

امپریالیسم امریکا در آغاز دومین مرحله تطبیق پلان توسعه طلبانه و غارتگرانه اش به جهان دوسیه کشور عراق را از آرشیف ملل متحد روی دست گرفته و هر چه سریعتر به بحران عراق دامنه و تدارکات نظامی را توأم با فعالیتهای دیپلماتیکی در حمله به عراق آغاز نمود. شورای امنیت ملل متحد قطعنامه (۱۴۴۱) را مبنی بر خلع سلاح کردن عراق بتاريخ (۸ نوامبر ۲۰۰۲) به تصویب رسانده و آنرا بتاريخ (۲۷ جنوری) به کمیسیون بازرسان ملل متحد تسلیم نمود تا راپور کار خود را طی چند هفته به شورای امنیت ملل متحد تحویل دهد. از زمان تصویب قطعنامه تا تسلیم آن به هیأت بازرسان صدام حسین روی عدم پذیرش و یا شرایط بازگشت تیم بازرسان بعراق اصرار داشت. بین واشنگتن و بغداد جنگ لفظی شدیدی جریان

داشت؛ و فشارهای چندجانبه قدرتهای بزرگ دیگر و کشورهای عربی بردولت عراق وارد آمد.

به تعقیب تصویب قطعنامه از جانب شورای امنیت و وزیر دفاع و قهرسفید امریکا اعلام داشت که "بازگشت بازرسان اسلحه بعراق نمیتواند هدف امریکارادر خلع سلاح کردن عراق کمک کند" که این اظهارات عمق اهداف پلید امریکا و متحدین آنرا در حمله نظامی بعراق و کشتار خلق آنکشور، ویرانی عراق و اشغال استعماری آنرا هر چه بیشتر بر ملا ساخته و نیز این امر اثبات نمود که امریکابه قطعنامه ملل متحد جزیک فورمالیته بی اثر نظر ندارد. گرچه جورج بوش رئیس جمهور امریکادر صحبت سالانه اش به شورای امنیت ملل متحد (در اواخر سال گذشته) اظهار اهل مسئله (خلع سلاح کردن عراق) را جهت استفاده تبلیغاتی به ملل متحد محول نمود؛ اما همزمان با پذیرش صدام به بازگشت بی قید و شرط و نامحدود بازرسان به عراق؛ جورج بوش برخلاف صحبت قبلی اش در شورای امنیت روی همان پالیسیهای قبلی اش اصرار نمود؛ یعنی خلع سلاح کردن عراق از طریق نظامی. از همین زمان اختلاف نظریین اعضای بزرگ شورای امنیت خاصاً فرانسه، آلمان، روسیه و چین از یکطرف و امریکا و انگلستان از طرف دیگر بروز نمود. در شرایط دو احتمال مدنظر بود؛ انکشاف اوضاع بجهت راه حل سیاسی به تلاش دولتهای فرانسه، آلمان و روسیه با بعضی از کشورهای جامعه عرب و بیاتحقق تلاشهای امریکادر جهت متقاعد کردن متحدین آن در شورای امنیت در تصویب حمله بعراق. زیرا جورج بوش، صدام (دولت عراق) را در امر پذیرش بازرسان یک تزویر سیاسی دانسته و آنرا فرصتی برای رفع فشار علیه آن ارزیابی کرده و گفت باید علیه عراق اقدام نظامی شود. بوش همزمان به رهبران جهان هوشدار داد که فریب دفع الوقتهای عراق رانخورند؛ و باید تخریب اسلحه کشتار جمعی عراق، توقف همکاریهای آن با تروریسم و رفع فشار از مردم عراق انجام شود. جورج بوش علاوه کرد که جهان باید طرفندهای صدام را درک کند، آنرا مقصردانسته و علیه آن اقدام کند. و گفت من منتظر تصویب لوایح اختیارات من از جانب کنگره هستم. جورج بوش همچنان ملل متحد را با استهزا گرفته و گفت "آیا این سازمان ملل متحد است یا محلی برای گفتگوهای بیهوده؟! " توجه کنید به شیطان صفتی قدرتهای امپریالیستی از جمله جورج بوش؛ زمانی که پیشنهادات اسارت آور آنها در "حل مسایل جهانی" بنفع آنها و یا اخدم مجوزیه حمله و تجاوز نظامی و اشغالگری کشورهای بوندکشیدن خلقهای آنکشورها از جانب ملل متحد بدون مانع به تصویب رسیده؛ که بطور قطع اکثر آچنین بوده است، آنزمان برای فریب عوام جهان اقدامات تجاوزکارانه شانرا علیه خلقها و ملل فیصله "مشروع و قانونی" ملل متحد جا رزده اند، ولی اینبار که مخالفتها و تضادهای قدرتهای امپریالیستی خاصاً فرانسه، آلمان و روسیه در برابر تصامیم یکجانبه امریکا و انگلستان تاحدودی شدت کسب کرده؛ همان است که سازمان ملل متحد را که جز وسیله در قانونیت بخشیدن پلانهای نامشروع آنها (از جمله امریکا) نبوده است، به استهزام میگردد.

ولی هم مانورهای صدام در انحراف افکار عامه خلق عراق و خلقهای کشورهای عربی در حق بجانب جلوه دادن رژیم آن و چه تلاشهای جورج بوش و متحدین آن در جهت تحقق پلانهای شوم و پلید آن در منطقه و جهان؛ ماهیت هر دو مشخص است که برای چه به مدافعه و یا تجاوز دست میزنند؛ اهداف هر دو دکتاتور وحشی و ضد مردم و ضد بشریت معین است؛ آنکه درین میان قربانی میشود خلق اسیر و دریندو زجر کشیده عراق است که هدف امریکا و متحدین آنست. و در صورت آغاز جنگ و سقوط رژیم صدام بوسیله این قدرتهای اهریمنی جهان خوار با رژیم مزدور و ضد مردمی دیگری بجای رژیم صدام و دار دسته اش جایگزین خواهد شد که جز در جهت تأمین منافع ارتجاعی طبقاتی خود آنها و منافع غارتگرانه امریکا و سایر متحدین امپریالیست آن نخواهد بود. با رژیم خلق عراق است که هدف بمبهای ناپالم و کلاستر، موشکهای کروز،

وتوماهاوک و انواع آتشبارها و سلاح های مرگبار قرار خواهند گرفت و حشیانه بقتل خواهند رسید و باویرانی کشورشان داروندارشان را از دست خواهند داد.

بازهم جوربوش تبلیغات وسیع جنگ طلبانه اشراعلیه عراق شدت بخشید و حمله بعراق را بخشی از "مبارزه علیه تروریسم" خوانده و ادعا کرد؛ که تصمیم دارد قطعنامه رابه کنگره امریکا تسلیم دهد تا اختیارات ویژه رادر حمله نظامی بعراق بدست آورد. این امر پیش از پیش هدف امریکا و متحدین آنرا آشکار میسازد که به بهانه "تطبیق فیصله نامه های قبلی ملل متحد و فیصله نامه جدید" مبنی بر خلع سلاح عراق از سلاحهای کشتار جمعی (بیولوژیکی، کیمیاوی، هسته ای و مرکز ساخت موشکهای دوربرد) که بعد از شکست عراق در جنگ سال (۱۹۹۱) و تسلیم آن بقدرتهای مهاجم امریکا و متحدین آن بر آن تحمیل گردیده بود؛ امریکا طرح پیش نویس قطعنامه جدید رابه ملل متحد ارائه داد تا یکبار دیگر موضوع عراق را بحیث یک بحران جهانی مطرح کرده و آنرا تشدید نماید تا در پوشش آن بتواند بجهت تحقق استراتژی توسعه طلبانه اش در تجاوز نظامی بعراق و اشغال آن کشور دست یابد.

درین شرایط اختلاف نظرهای جدی ای بین اعضای ناتو در مورد آمادگی نظامی و ارسال قوای نظامی آن تحت پوشش کمکهای نظامی تدافعی به ترکیه که شاید مورد حملات موشکی عراق قرار گیرد؛ بالا گرفته و شکاف ایجاد شد. فرانسه، بلژیک و آلمان درخواست ترکیه را مبنی بر کمکهای نظامی با آن کشور در جهت تدارک تدافعی در مقابل موشکهای عراق (که جورج بوش نیز روی آن تأکید داشت) رد کردند. جورج بوش ازین موضع به خشم آمده و گفت: "ناتو اعتبار خود را از دست داده است" و کولین پاول وزیر خارجه امریکا همزمان اعلام داشت که جنگ را اجتناب ناپذیر میداند. دولت امریکاروی تعهدش در "دفاع" از ترکیه تأکید گذاشته و دولت هالند متحد نزدیک امریکا اظهار آمادگی نمود تا بنابه درخواست جورج بوش موشکهای پاتریات خود رابه ترکیه بفرستد. دولت ترکیه علاوه بر کمکهای نظامی تدافعی از سوی اعضای ناتو روی کسب مبالغ هنگفتی از امتیازات اقتصادی، نظامی و سیاسی از امریکا پافشاری دارد.

جورج بوش و تونی بلیر برخلاف سایر اعضای شورای امنیت که منتظر راپور کار تیم بازرسان ملل متحد بودند، سازمان ملل متحد را مورد سوال قرار داده و گفتند: "سازمان ملل باید تصمیم بگیرد! آیا به صلح جهانی علاقه دارد یا نه؟" و منظور جورج بوش اینست که ملل متحد باید منتظر راپور بازرسان ملل نشده و تصمیم آغاز جنگ علیه عراق را اتخاذ کند. در همین وقت منوسسات آمارسنجی امریکا اعلام داشتند که در حدود (۴۰) فیصد مردم امریکا خلاف ادعای بوش صدام را تهدیدی برای امریکان میدانند.

در همین حال بوش بالحن شدیدی فرانسه را مورد حمله قرار داد؛ و بالمقابل رئیس جمهور فرانسه اظهار داشت که "فرانسه یک کشور مستقل است و حق تصمیم رادارد" جورج بوش علاوه نمود "من ناامید شده ام و تصمیم فرانسه در ناتو کوتاه بینانه بوده است و این عمل فرانسه تأثیر منفی ای بر ناتو خواهد گذاشت"، و هنوز اکثریت اعضای شورای امنیت با طرح فرانسه، آلمان و روسیه موافق اند، یعنی انتخاب راه حل غیر نظامی در بحران عراق.

بتاریخ (۱۲) فبروری رادیویی بی سی گزارش داد که طبق آمارسنجیها (۴۵) فیصد مردم انگلستان بطور قطعی مخالف جنگ اند و (۴۰) فیصد مردم در حالی موافقت شان را با جنگ اظهار داشته اند که مجوز آنرا ملل متحد صادر نماید.

در همین حال موضوع بر سر تصمیمگیری ارسال قوای نظامی ناتو به ترکیه بحران را در داخل ناتو تشدید کرد و چند روز متوالی مباحثات داغ در داخل ناتو ادامه یافت تا که بمصالحه دست یافتند؛ باین عبارت که جورج رابرتسون رئیس

ناتوپیشنهاد امریکارامنحصربه پیشنهاده ترکیه وتأمین درخواست او(طبق ماده چهارپیمان ناتوکه دفاع ازهریک ازاعضای آنرا تضمین میکندوچون ترکیه عضوناتواست)محدودکرد. ازجمله آمادگیهای برای موشکهای پاتریات، طیارات شناسائی آواکس وواحدهای نظامی وکارشناسی ویژه درشناسائی سلاح های غیرمتعارف کیمیاوی ویپولوژیکی درترکیه؛ این تصمیم رااتخاذکرده ایم.

درحالیکه بحثهای داغ ومجادلات شدیدی برسرچگونگی راه حل بحران عراق بین اعضای شورای امنیت ملل متحدواعضای پیمان ناتویالاکرفته ومخالفتهاشدیدمیگردید؛ وزارت خارجه امریکااعلام داشت که پرونده کوریای شمالی بایه به شورای امنیت سپرده شودتاآنکشورراموردتهدیدوتضیقات قراردهد. درحقیقت این مانوری بودکه دولت امریکامیخواست تاحدودی توجه اعضای شورای امنیت راعجالتأجانب قضیه کوریای شمالی منحرف کند. ودرمقابل وزارت خارجه کوریای شمالی اعلام داشت که"اگرکوریای شمالی مجبورشوداهداف امریکارادرهرمحلی که بخواهدموردحمله قرارخواهدداد. که بعدازآن قصرسفیدامریکاعقبنشینی کرده وموضع مداراکارانه رادبرابرآنکشوراخیارنمود.

درهمین شرایط صدراعظم آلمان یکباردیگردرپارلمان آنکشوربا"حرارت تام"موضعشرادمخالفت باحمله امریکابه عراق تکرارکرد؛ اوروی طرح مسالمت آمیزوراه حل غیرنظامی خلع سلاح عراق اصرارنموده وگفت:"اکثریت اعضای شورای امنیت بابین شیوه خلع سلاح صدام موافق اندوعلاوه نمودکه اکثراً سعی خواهیم کردتاازجنگ جلوگیری کنیم. وهمچنان تکرارکردکه آلمان بطورقطع درحمله امریکابه عراق شرکت نخواهدکرد. ونیزبوشکافیشروزیرخارجه آلمان خواستارطرح نظام جدیدی درجهان شدتاسلح های کشتارجمعی راکنترول کندوخل مسابلی ازقبیل بحران عراق راحل نماید.

درهمین شرایط دولت امریکاتهدیدکردکه حاضراست بدون تصویب وتجویزشورای امنیت(تأییدجامعه بین المللی"اوکشورهای عضوناتوبعراق حمله کند. درعین زمان مامورین عالیرتبه امریکادوکشورفرانسه وآلمان راتهدیدبه اقداماتی علیه آنهاکردندواعلام کردندکه چاره های جستجویمیکنندتافرانسه وآلمان رانسبت بمخالفت آنهادبرابر امریکامجازات کنند؛ ازجمله تنزیل توريدالکل ازفرانسه، بایکات اشتراك درنمایشگاه هوائی جهانی درپاریس وکم کردن کمکهای امریکابه ناتو. ودرموردآلمان صحبت ازخروج بخشی ازقوای نظامی(۷۰) هزارنفری امریکازآلمان رابیان کشیدند. وهمچنان امریکآلمان رامتهم کردکه بافرانسه دریک جبهه علیه امریکاقرارگرفته است. بازهم دولتمداران امریکابه اظهارمخالفتهاومشاجرات لفظی شان علیه فرانسه وآلمان ادامه دادند؛ سناتورامریکائی دولت فرانسه راموردخطاب قرار داده وگفت:"اگرمانبودیم فرانسه، بلجیم ولوکزامبورگ اکنون جزء آلمان بودندومانیم قرن اروپارادبرابرشوروی حفاظت کردیم. وهمچنان تکرارکردکه یافرانسه وبلجیم جزءشوروی بودند. کولن پاول وزیرخارجه امریکاکفت:"مافرانسه وآلمان راازدکتاتوریههارهاکردیم تابتونندآزادباشند". بهمین منوال جوروج بوش صحبت ازقدرناشناسی فرانسه درجنگ جهانی دوم رابیان آورده وفرانسه وآلمان رابه لجاجت متهم کرد". دیده میشودکه بعدازجنگ جهانی دوم این شایداولین باریست که فضای دیپلوماتیک بین امریکاوکشورهای قدرتمندمتحدآن دراروپاتااین سطح به تیره گی گرائیده واوضاع بین آنهاآنقدرملتبه شدکه امریکاباعصبانیت تمام مجبوره رخ کشیدن روابط همکارانه آن درجریل جنگ جهانی دوم وبعدازآن نقش آن درعرصه های اقتصادی، نظامی وسیاسی دراروپادرچوکات پلان مارشال ودرشرایط جنگ سردبین بلوکهای امپریالیستی غرب وشرق به سرکردگی امریکاوسوسیال امپریالیزم شوروی، میشود. یابعبارت دیگریکومگوبین آنهاازچوکات لفافه تشریفات دیپلوماتیکی بیرون رفته وبطنزوکنایه، طعنه وتحقیرکشیده است.

در همان شرایط در طی چندروزی راه سازی روی موضوع طنش آلودبین امریکا و سایر اعضای ناتو بمیان نیامد و طبق صاحب نظران غربی این اولین باریست که کشورهای اروپائی و امریکا در برابر هم قرار میگیرند و به مخالفت ادامه میدهند. در همین شرایط روسیه یکبار دیگر حمله یکجانبه امریکا و انگلستان را بعرق بیدلیل خواند و تمدید ماموریت بازرسان ملل متحد را خواستار شد. وزیر خارجه روسیه اظهار نمود که ما اجازه نخواهیم داد که امریکا بطوریکجانبه بعراق حمله نماید. اما برخلاف مواضع جدی فرانسه و آلمان دیده میشود که موضع روسیه با آنکه روابط طولانی و گسترده اقتصادی سیاسی و نظامی با عراق داشته و دارد و همین اکنون ده هاشرکت روسی خلصتاً در صنایع نفتی آن فعالیت دارند و منافع هنگفتی را از منابع عراق بچیب میزنند؛ باز هم موضع آنکشور در برابر بحران عراق دوپهلوی بنظر میرسد؛ زیرا کاربرد "عبارت حمله یکجانبه امریکا" بخوبی عدم قاطعیت موضع روسیه را آشکار میسازد؛ باین عبارت که اگر امریکا بتواند برای لازم رادشورای امنیت (در حمله بعراق) بدست آورد که احتمال کرنش روسیه تحت فشار امریکا با دادن امتیازات سیاسی و اقتصادی که در زمینه اول امریکا سازمانهای جنگجوی چیچنی را بحیث سلزمانهای تروریستی اعلام کرد و وعده کمکهای اقتصادی و حفظ منافع شرکتهای روسی در صورت تغییر رژیم در عراق بدست امریکا) در خودداری از حق ویتو یا احیاناً رأی ممتنع آن کشور محتمل بنظر میرسد.

بتاریخ (۱۴) فبروری دولت اطریش در راه قطارهای حامل عساکر امریکائی از آلمان از خاک آنکشور موانعی ایجاد کرده و اعلام نمود؛ که اطریش کشور بیطرفی است و در صورتی اجازه عبور قوای نظامی امریکا را خواهد داد که شورای امنیت ملل متحد قطعنامه حمله بعراق را تصویب نماید. این اقدام دولت اطریش در موردش نمیتواند تحقیری به امریکا که ادعای سرکردگی جهان امپریالیزم را با توان و ظرفیتهای نظامی و اقتصادی اش دارد، نباشد. امریکا با آنکه در برابر مخالفتهای متحدین غربی اش در شورای امنیت سخت درگیر جدال است؛ اعلام داشت که زمان فرستادن سربازان امریکا بعراق فرارسیده است. امریکا که از همان ابتدای طرح موضوع عراق تدارکات نظامی اش را گرفته بود تا همین روزها در حدود (۱۵۰) هزار عسکر را با تجهیزات مدرن نظامی سنگین و چندین کشتی جنگی را در آبهای اطراف عراق و کشورهای همسایه عراق از جمله کویت مستقر کرده است. باضافه تدارک (۴۰) هزار عسکر انگلیسی با تجهیزات منظم و کشتیهای جنگی. در همین حال فرانسه نیز ناوهای پیما بر جنرال دوگول را به منطقه فرستاد.

روز (۱۴) فبروری هانس بلیکس رئیس تیم بازرسان ملل متحد در عراق و محمد البرادی رئیس انرژی اتمی جهانی در اولین راپور آنها به شورای امنیت، امر بازرسی رادعراق مثبت ارزیابی کردند. در همین جلسه دولت چین و فرانسه نیز طی اظهارات شان فرصت زمانی بیشتری را برای عراق در جهت خلع سلاح کردن آن خواستار شدند. باز هم اختلاف بین کشورهای اروپائی و امریکا گسترش یافت؛ زیرا اصولاً گزارش هانس بلیکس بالحنی اظهار شد که کار را برای جنگ طلبان در شورای امنیت مشکلتر نمود. هانس بلیکس گفت: "عواقب جنگ برای منطقه هلاکتبار و فاجعه بار خواهد بود"؛ صحبتهای هانس بلیکس بهیچ نحوی تأییدکننده موضع امریکا و انگلستان نبود؛ گرچه این دو کشور در طول مدت بازرسی؛ هیأت بازرسان را بطرق مختلف تحت فشار داشتند تا راپوری به شورای امنیت ارائه دهند که بتواند بر مبنای آن مجوز جنگ را صادر نماید. با ارائه راپور هانس بلیکس باز هم شکاف بین اعضای شورای امنیت زیادتر گردید؛ تا آنکه در آن جلسه امریکا و انگلستان تقریباً بانزوا قرار گرفتند. گرچه دولتهای ایتالیا، اسپانیه و هلند از آنها حمایت کردند.

بعد از گزارش هانس بلیکس شورای امنیت در مورد کار بازرسان و موقف دولت عراق با آنها قرار آتی به نتیجه رسید؛ ۱:

دولت عراق فیصله نامه (۱۴۴۱) ملل متحد را مانع ایجاد کردن برای بازرسان تاحدی نقض کرده است. ۲؛ دلیلی که عراق اسلحه کشتار جمعی دارد وجود ندارد؛ بازرسان سلاح هستوی بیشتری برای تفتیش مکررب انترکس گاز (VX) و راکت‌های

بابرد طولانی جستجو شود زیرا در عراق قانوناً فعالیت‌های اتمی ممنوع نشده است.

بتاریخ (۱۲) فبروری جورج بوش از شورای امنیت ملل متحد خواست تا در مورد خلع سلاح کردن عراق با اصطلاح "خارپشت و جرأت نشان دهد زیرا زمان برای راه حل مسالمت آمیز بسیار کوتاه شده است". این درخواست بوش از ملل متحد نمایانگر بی‌صبری دولت امریکا و متحدین آن در حمله بعراق است. زیرا این بار با تشدید مخالفت‌ها و تضادهای عده از متحدین اروپائی امریکا در شورای امنیت ملل متحد و ناتو و همچنان مواضع روسیه و چین که از حق ویتو برخوردارند، برای امریکا فعال مایشاء نیست و سخت تحت فشار متحدین آن خصوصاً فرانسه و آلمان قرار گرفته است. گرچه بوش و بلیرتصمیم به جنگ و تدارکات لازم را گرفته اند، و چندین کشور از متحدین اروپای غربی و شرقی با آنها در ائتلاف (حمایت سیاسی نظامی) آمده اند اما بلزهم برخلاف شرایط حمله نظامی با افغانستان در سال (۲۰۰۱) عده از کشورهای متحد امریکا درین شرایط در مخالفت شدید با آن قرار دارند.

و همچنان مخالفت‌ها و اعتراضات وسیع ضد جنگ در سطح جهان حتی در امریکا، انگلستان و در کشورهای متحد امریکا درین حمله اقدام بجنگ بدون مجوز شورای امنیت را تا اندازه‌ای برای بوش و بلیرت مشکل کرده و از همین رو تلاش کردند تا به هر ترتیب که شود با جلب اعضای شورای امنیت و لودریک اکثریت ناچیز هم باشد مجوز و فیصله شورای امنیت را حاصل نمایند. بعد از ارائه راپور هانس بلیکس مخالفت‌ها علیه جنگ در سطح جهان گسترش یافت و طبق آمار در همان روزها اکثریت مردم امریکا مخالفت شان را با جنگ ابراز کردند، ۷۷ فیصد مردم فرانسه حتی با فیصله ملل متحد مخالفت شان را با جنگ اظهار کردند. و بهمین ترتیب در کشورهای اروپائی اکثریت مردم مخالفت خود را با جنگ ابراز کردند. در اسپانیه در حالیکه صدراعظم آن کشور امریکار در جنگ علیه عراق حمایت میکند لکن ۹۹ فیصد مردم آن کشور مخالف خلع سلاح عراق از طریق جنگ اند و طبق آمار (۶۵) فیصد مردم در صورت مجوز ملل متحد نیز موافقت خود را با خلع سلاح کردن از طریق نظامی اظهار کرده اند.

بتاریخ (۱۵) فبروری ملیونها نفر در سراسر جهان در اعتراض علیه جنگ دست به تظاهرات زدند و این بزرگترین تظاهرات در موردش بعد از جنگ ویتنام در دهه (۶۰) میلادی ارزیابی شده است.

طبق تخمین در همان روز در بیش از (۶۰۰) نقطه جهان مردم علیه جنگ اعتراض کرده اند. تعداد تظاهرکنندگان در لندن، برلین، پاریس، نیویورک، مادرید، روم، و سدن به صدها هزارتن میرسید. این تظاهرات خود بیانگر نارضائی عمیق و خشم توده های مردم بر ضد تجاوزات و ستمگریهای امپریالیزم علیه خلقها و ملل است و بخوبی شدت تضاد توده های خلق را علیه امپریالیزم جهانی بنمایش میگذارد. و بطور اوسط ۷۰ فیصد مردم اروپا مخالفت شان را با جنگ ابراز داشته اند. و از جهت دیگر خلاف ادعاها و دروغ پردازیهای بوش و بلیرو دیگر متحدین آنها درین جنگ مخالفت و تضاد نسبتاً شدیدی بین توده های مردم و سردمداران شان در حمله به عراق بمشاهده میرسد. در استرالیا شعار تظاهرکنندگان این بود: "این جنگ بوش و بلیرو صدراعظم استرالیا است"، در انگلستان تظاهرکنندگان میگفتند "بنام ما و اروپا جنگ نکنید و جنگ را متوقف کنید. و در امریکا میگفتند "بنام مانه جنگید و جهان را با آتش نکشید، بوش!"

بتاریخ (۱۸) فبروری ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه در مورد مواضع آن عده از کشورهای اروپای شرقی که برای شمولیت

در اتحادیه اروپا کاندیداندویش از حد در مورد جنگ علیه عراق بموضع امریکا قرار گرفته اند گفت: "این اقدام غیرمسئولانه، کودکانه و خطرناک است، این کشورها باید موقعیت خود را در اتحادیه اروپا در نظر بگیرند، زیرا اتحادیه اروپا می خواهد که در مورد بحران عراق مستقل حرکت کند. شیراک با زهم تکرار کرد که مخالف جنگ است، برای همیشه؛ و راه حل بحران عراق را از طریق شورای امنیت مطابق به فیصله نامه (۱۴۴۱) تکرار کرد.

اتحادیه اروپا بعد از چندین روز مباحثه بتاريخ (۱۸) فبروری به آماده کردن موافقتنامه نسبتاً معتدلی درباره عراق دست یافت. این فیصله بعد از روزها بحران در اتحادیه اروپا که بر سر بحران عراق بوجود آمده بود به تصویب رسید. با وجود توافق رهبران اتحادیه اروپا در بروکسل و اظهاریه آنها "که مدت طولانی نمیتوانند منتظر کار با زرسان ملل متحد باشند". نمایانگر موضع نرم آنها و ظاهر آود دستگی در بین اعضای اتحادیه اروپا در مورد پیروی از تصمیمات امریکا ویا انتخاب راه حل غیرنظامی بحران عراق میباشد. صدراعظم آلمان با زهم روی موضع مبنی بر مخالفت به خلع سلاح عراق از طریق جنگ اصرار کرد. هاورسولانادبیولومات عالی رتبه اتحادیه اروپا گفت "ما باید تملم راه های دیپلوماتیکی را با کارگیری تابا زرسان ملل متحد در عراق وظایف شان را انجام دهند".

بتاریخ (۱۹) فبروری امریکا دولت فرانسه را مخاطب قرارداد داده و گفت: "از خلع سلاح کردن عراق شانه خالی نکنید؛ و علاوه نمود این ترس از مسئولیتهای تان است که تطبیق فیصله نامه های ملل متحد را بعهده بگیرید".

در عین حال که امریکا و انگلستان سرگرم تدارکات نظامی برای جنگ علیه عراق بودند، در طی چند روز امریکا و دولت ترکیه روی چگونگی بخشی از استقرار قوای نظامی امریکا در حدود (۶۰) هزار عساکر امریکائی در خاک ترکیه به چانه زنی مشغول بودند. زیرا دولت ترکیه میخواست در صورت امکان از فرصتی که بحران عراق و تدارکات نظامی امریکا و متحدین آن در حمله بعراق بوجود آورده است حداظم استفاده را بنماید. دولت ترکیه علاوه از حمایت سیاسی و نظامی امریکا و ناتو خواهان میلیارد دلار کمک بلاعوض نقدی و قرضه های مساعد از جانب امریکا است که میزان آن بین (۱۵ تا ۲۰) میلیارد دلار) تخمین زده میشود. و دولت ترکیه در صدد است تا موافقت پارلمان ترکیه را در مورد حاصل کند.

بتاریخ (۲۰) فبروری وزیر دفاع امریکا اعلام داشت که ما آماده جنگ هستیم و هر زمانیکه رئیس جمهور جورج بوش دستور جنگ را صادر نماید ما جنگ را آغاز خواهیم کرد. این اعلام از جانب امریکا یکبار دیگر موضع جنگ طلبانه امریکا را بنمایش میگذارد. دیده میشود که امریکا هیچگونه وقعی به تصاویر و فیصله نامه های ملل متحد نمیگذارد؛ چنانکه در گذشته چنین بوده است و از آن من حیث وسیله در جهت "قانونی کردن" اهداف تجاوزکارانه اش با متحدین آن علیه خلقها و ملل استفاده کرده است. البته در آن شرایط از حمایت بلا منازع متحدین آن در شورای امنیت برخوردار بود. و حال در مورد بحران عراق مخالفتهای بین امریکا و متحدین آن (فرانسه، جرمنی، روسیه و چین) بالا گرفته است. بهر صورت امریکا با لجاجت حاضر نیست فیصله نامه های شورای امنیت ملل متحد را مدنظر گیرد و قصد دارد تا بنا بر تصمیم از قبل طراحی شده اش به عراق حمله کند.

امریکا و انگلستان نه تنها در اتحادیه اروپا، شورای امنیت ملل متحد و به مخالفت توده های مردم در کشورهای شان و سراسر جهان مواجه اند بلکه این مخالفتها در جرگه کشورهای "غیرمنسلك" نیز نمایان گردید. اگرچه اکثریت همه رهبران این کشورها و ابستگان امپریالیزم جهانی اند و از جهتی تحت فشار توده های مردم کشورهای شان که شدیداً مخالف جنگ علیه عراق اند) قرار دارند. با آنها همطایر محمد صدراعظم مالیزیا بتاريخ (۲۴) فبروری در جلسه کشورهای "غیرمنسلك"

در کوالالمپور گفت: "هیچ کشوری حق ندارد که خود را پولیس دنیا دانسته و کشورهای دیگر را مورد تجاوز قرار دهد"، اوبیث رئیس این مجمع تلاش زیادی بخرج داد تا قطعنامه نهائی کشورهای "غیرمتعهد" با اظهار مخالفت شدیدی در برابر حملات نظامی امریکا، انگلستان و متحدین آن بتصویب برساند. لکن نمیشد ازین جرگه که اعضای آن درواستگی نزدیک با امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی قراردادند موضع قاطعی رادر زمینه انتظار میداشت.

بعد از ارائه دومین راپور هانس بلیکس به شورای امنیت ملل متحد که باز هم به مزاج امریکا و انگلستان برابریامد؛ این دو کشور و کشورهای هسپانیه و بلغاریا در برابر (۱۱) عضو دیگر شورای امنیت قرار گرفتند. امریکا و انگلستان قطعنامه دومی ایراعلیه عراق آماده کرده و به شورای امنیت پیشنهاد کردند. ولی با مخالفت شدید فرانسه، آلمان و روسیه روبرو شده و نماینده دولت چین قطعنامه دومی را غیر ضروری خواند. و شورای امنیت اذعان نمود که مابطور قطعی تاکنون دلیل منطقی برای جنگ علیه عراق نمیبینیم. طبق صاحب نظران غربی اکثر کشورهای غربی میل دارند تا بطور مشترک با کشورهای اتحادیه عرب یک جبهه سیاسی مشترکی به مقابل امریکا در شورای امنیت تشکیل دهند. ولی در عمل دیده شد که نظریه موضع کرنشگرانه اکثریت این دولت‌ها در برابر امریکا چنین امری تحقق نیافت.

بعد از آنکه طرح پیشنهادی امریکا و انگلستان مبنی بر تصویب قطعنامه دوم از طرف شورای امنیت به مخالفت اکثریت اعضای شورای امنیت مواجه گردید؛ تونی بلیر صدراعظم انگلستان بتاريخ (۲۵) فبروری در پارلمان انگلستان گفت: "بحث روی پیشنهاد ارائه شده از جانب انگلستان، امریکو هسپانیه به شورای امنیت برای دوهفته دیگر بتویق انداخته شود تا صدام حسین فرصت کافی برای انهدام سلاح های کشتار جمعی لش از جمله موشکهای ال سمود ۲ داشته باشد؛" او ظاهراً این تأخیر را فرصتی در جهت "راه حل مسالمت آمیز" بحران عراق از طریق ملل متحد عنوان کرد. در حالیکه در حقیقت امر این موضع تونی بلیر که بدون شک موضع امریکا و متحد دیگر آنها (هسپانیه) نیز بود؛ تاکتیکی بود تا در صورت امکان فرصت بیشتری برای جلب اعضای شورای امنیت در موافقت به طرح پیشنهادی آنها مبنی بر تصویب فیصله نامه دوم از جانب شورای امنیت که راه را برای آغاز جنگ علیه عراق بزنماید؛ داشته باشند. زیرا فشار مخالفتها و اعتراضات گسترده توده های مردم در سراسر جهان خاصاً در خود امریکا و آنعده کشورهای اروپائی متحد امریکا (از جمله انگلستان و هسپانیه) علیه جنگ بر عراق وجهه گیری در داخل شورای امنیت که حتی امریکا و انگلستان را بانزوا قرار داد، نمیتوانست تأثیراتی بر تصمیم سردمداران امریکا و انگلستان و دیگر متحدین آنها نداشته باشد. با آنکه بوش و بلیر تصمیم شان را بر جنگ گرفته بودند، ولی بادر نظر داشت جوین المللی و مخالفتهای ایجاد شده علیه آنها در شورای امنیت اینبار بیش از هر زمانی بسجوز و تصویب شورای امنیت ملل متحد نیاز داشتند. و تلاش کردند تا به وسیله که شده با تطبیع و رشوت و وقت خریدن و لوبه اکثریت ناچیزی هم دست یابند و قطعنامه شان را به تصویب برسانند. و لوشرایطی پیش آید که این قطعنامه از جانب کدام کشوری ویتو هم شود؛ بزعم بوش و بلیر میتواند دست آویزی برای آنها باشد تا جنگ را علیه عراق آغاز کنند.

بعد از ارائه راپور هانس بلیکس دولتهای فرانسه، آلمان، روسیه و چین پیشنهاد کردند که فرصت کافی احياناً (پناه ماه) برای بازسان ملل متحد داده شود و از جانب دیگر فشار دیپلوماتیکی و شیوه بازرسیهای سختتری هم علیه دولت عراق اعمال گردد تا بازسان تحقیقات شانرا تکمیل کنند. درین میان دولتهای فرانسه، آلمان، روسیه و چین و سایر کشورهای حامی آنها دولت عراق راتحت فشار شدیدی قرار دادند تا موشکهای ال سمود ۲ خود را که بازسان ملل متحد برده آنها را بیشتر از حد مجاز (۱۵۰) کیلومتر ارزیابی کرده اند، منهدم کند. گرچه این امر برای دولت عراق امر بسیار مهمی و تصمیم

نهایت دشوار و خطرناکی بود؛ زیرا در صورتیکه حمله آمریکا و انگلستان علیه آنکشور حتمی بنظر میرسد؛ عراق با انهدام این سلاح از مهمترین سلاح نظامی آن حدود آبی بهره می‌شد. و دولت عراق هم از این امرواقف بود که با وجود تن دادن اوبه خلع سلاح و فعالیتهای دیپلماتیکی کشورهای فرانسه، آلمان، روسیه، چین و سایر کشورهای در جلودگیری از جنگ، حمله آمریکا و متحدین آن بعراق محتمل بنظر میرسد. در همین جلسه از (۱۵) عضو شورای امنیت انگلستان، آمریکا، بلغاریه و اسپانیه موافق تصویب قطعنامه دوم (التیماتوم) علیه عراق بودند؛ دولتهای آلمان و سوئیه حتی از قبول طرح آن در شورای امنیت ابا کردند. لکن آمریکا و انگلستان سعی کردند تا شاید دولتهای کامیرون، گینی، چیلی، میکسیکو و السالوادور طرح آنها را ابا کردند. و حتی امریکان تلاش کردند تا دولت پاکستان را متقاعد کنند. و شاید امریکا با دادن امتیازات سیاسی، اقتصادی و نظامی بیشتری باین کشورها میتوانست آنها را متقاعد کند.

موضوع دیگری که امریکارا که درگیر بحران عراق بود و تحت فشار توده های مردم در سراسر جهان و با مخالفتها و تضادهای نسبتاً شدید متحدین نیرومند اروپائی اش در شورای امنیت، اتحادیه اروپا و پیمان ناتو مواجه بود؛ اعلام مخالفت و نافرمانی دولت کوریای شمالی در برابر امریکا بود. کوریای شمالی که ماه های قبل بحیث یکی از اضلاع مثلث شرارت با دولتهای ایران و عراق از طرف امریکا معرفی شده بود، بمانور سیاسی شدیدی و حتی گاهی به تهدیداتی علیه امریکا و متحدین منطقه ای آن منهدم شد. کوریای شمالی تلاش کرد تا در آن موقع که امریکا درگیر بحرانهای زیادی بود و نمیتوانست خود را در دو جبهه درگیر کند؛ امتیازاتی را از امریکا بدست آورد و با ماضی موافقتنامه با امریکاروی مسایل متنازع فیهه دست یابد. یعنی اولتراز همه امریکابه رفع تعزیرات اقتصادی علیه کوریای شمالی پرداخته و در جهت حل مسایل دیگر (یعنی از سرگیری ساخت و انکشاف موشکهای قاره پیمای و احیانا ساخت سلاح اتمی) با کوریای شمالی بجای اعمال فشار و زور به میز مذاکره بنشیند.

دولت جورج بوش در مقابل ظاهراً بالحن آرام شیوه دیپلوماسی سازش را در پیش گرفته و سعی کرد تا موضوع شدت کسب ننماید. و دولت چین هم امریکارا با اختیار کردن چنین شیوه ترغیب نمود.

بتاریخ (۲۶) فبروری جورج بوش در مورد دورنمای دولت آینده عراق بعد از صدام اظهار نظر نموده و گفت: "جنگ قریب الوقوع است و بمردم عراق نوید تأسیس اداره کمکهای عجل غذائی را داد و چنین و راجی کرد؛ نان برای گرسنگان و دوا برای بیماران خواهد رساند و گفت؛ او برای مردمی که در کابوس وحشت دکتاتوری زندگی میکنند کمک خواهد کرد و عراق دموکراتیک را در شرق میانه بوجود خواهد آورد".

جورج بوش مانند سایر سران امریکا و تونی بلیرو دار دسته اش با وقاحت و سفاهت تمام یاوه سرائی کرده و دروغ پردازی میکند؛ برخلاف او بر سر مردم عراق بمهای ناپالم و کلاستر، موشکهای کروز، توماهاوک و خمپاره از طریق هوا و زمین فرو خواهد ریخت. این جانور وحشی در رأس امپریالیزم بین المللی قصد دارد تا یکبار دیگر هرچه فجیعتر از سال (۱۹۹۱) هزاران عراقی مظلوم و بیگناه را قتل عام نماید و معلول و معیوب کند. اوفقط به تعداد قبرستانها و ویرانیهای عراق خواهد افزود و با متحدینش کشور عراق را به مخروبه مبدل خواهد کرد، اوتام زبیرناها و تأسیسات عراق و منازل مسکونی مردم عراق را منهدم خواهد کرد؛ اودیوانه و ارتلاش دارد تا منابع نفتی مردم عراق را تحت کنترل قرار دهد. هنوز مردم عراق جنایات یکدهه قبل امریکا و متحدین آنرا که علیه آنها اعمال کردند، فراموش نکرده اند؛ بیش از ده سال است که مردم عراق از رنج تعزیرات اقتصادی امریکا و متحدین آن در منتجلاب فقر و گرسنگی عذاب میکشند، و صد ها هزار کودک

وسالخورده تنها زبیدوئی جان شانرازدست داده اند.

جورج بوش و متحدین آن با وحشت تمام این اعمال جنلیتبار و ضد بشری را در حمله و تجاوز نظامی آنها به افغانستان بتاريخ (۷) اکتوبر سال (۲۰۰۱) بر مردم مظلوم و بی دفاع افغانستان اعمال کردند. بیش از (۱۵) هزار انسان بیگناه را بقتل رساندند، هزاران تن را مجروح و معلول کردند، بخشهای زیادی از کشور را منهدم کردند. و تاکنون هم کشتار مردم مظلوم افغانستان و ویرانی کشور بدست امریکاییها و متحدین آن زیر نام "جنگ ضد تروریستی" خود ساخته اش ادامه دارد. کشور تحت اشغال استعماری آنهاست. همین اکنون بیش از ده میلیون از مردم افغانستان از کرسنگی رنج میکشند، امنیت جان، مال و ناموس مردم تأمین نیست، فقر، مریضی و تنگدستی بیداد میکند. مردم از کمترین حقوق سیاسی و اجتماعی شان محروم اند. همین آقای بوش، متحدین آن و سایر خادمان آن قبل از تهاجم به افغانستان همینطور وعده "باغهای زرد و سرخ" را بر مردم افغانستان نیز میدادند که البته فقط خود این تجاوزگران شاید و هواخواهان کودن آنها آنرا باور میکردند و میکنند. امریکاییها و متحدین آن بجای دموکراسی جانیتترین گروه هلی ضد مردمی را تحت ریاست دللق مزدور بی عرضه (کرزی) بر مردم افغانستان حاکم کرده اند که انواع ستم و اجحافت را بر مردم روا میدارند و اینرا میخوانند دموکراسی، آزادی، صلح، امنیت و ثبات. یقیناً که جورج بوش، بلیرو متحدین آنها در عراق علیه مردم بلاکشیده آن چنین خواهند کرد. عراق تحت اشغال نظامی و سلطه استعماری آنها قرار گرفته و حکومت دستنشانده را بر آنها تحمیل خواهند کرد و مردم عراق سالهای دیگر را تحت دکتاتوری مستبدانه همین گروه های مزدور و امپریالیستهای اشغالگر در منگه ستم و استثمار عذاب خواهند کشید. اینست محتوی واقعی دورنمای که جورج بوش و متحدین غاصب و تاراجگر آن مردم عراق نوید میدهند.

بتاریخ (۲۸) فبروری دولت عراق اعلام کرد که حاضر است موشکهای السمود (۲) را که برد آن از حد مجاز ملل متحد اضافه تر است منهدم کند و بتاريخ اول مارچ انهدام آنها را آغاز کرد. قرار بود عراق بین (۷۰ تا ۱۰۰) دستگاه از این موشکها را که در دسترس داشت منهدم کند.

همزمان دولت جورج بوش اعلام کرد که تعداد زیادی از نظامیان تبعیدی عراق را تحت تربیت نظامی گرفته است تا در شرایط سقوط دولت صدام و اداره کشور عراق از طرف امریکاییها بحیث دستیاران عساکر امریکائی خدمت کنند.

بتاریخ اول مارچ پارلمان ترکیه با اکثریت ناچیزی اجازه استقرار در حدود (۶۰) هزار قوای نظامی امریکارا در خاک ترکیه رد نمود. لکن بتاريخ (۵) مارچ ارتش ترکیه موافقت علنی خود را در مورد استفاده از بنادر، فضا و خاک ترکیه برای قوای نظامی امریکا اعلام داشت. که البته این تصمیم پارلمان ترکیه بیشتر شکل سمبولیک دارد تا یکی امر واقعی که در جهت انحراف افکار عامه مردم ترکیه صورت گرفته است که شدیداً مخالف حمله امریکاییها به عراق است. زیرا احکام ترکیه که سرسپرده امریکانند و به حمایت و پشتیبانی امریکاییها میتوانند به حکمیت ارتجاعی و استبدادی شان برخلق ترکیه ادامه دهند و تلاش میکنند تا از جهات مختلف این مسئله را برای مردم ترکیه توجیه کنند؛ از جنبه کمک بلاعوض (۶) میلیارد دلاری و قرضه مساعد (بین ۱۵ تا ۲۰) میلیارد دلاری امریکا، حفظ منافع کشور ترکیه در منطقه و جلوگیری از آسیب پذیری آن از جانب حملات احتمالی عراق در صورت آغاز حملات امریکاییها بر تانیا به عراق و هم جلوگیری دولت ترکیه از تشکیل احتمالی دولت مستقل کرد نشین در شمال عراق در صورت سرنگونی صدام. که البته این همه مسایل تحقق بخشیدن به خواستهای امپریالیزم امریکایی در منطقه و حکام ترکیه است و نمیتواند هیچ منفعتی را به خلق ترکیه در قبال داشته باشد.

از آنجائیکه اکثریت دولتهای کشورهای عربی در طول جریان بحران عراق نقش انفعالی داشته اند. عده از دولتهای عرب

چون مصر، امارات متحده عرب و عربستان سعودی در جلسه اضطراری کنفرانس اسلامی در قطر این موضوع را پیشنهاد کردند تا صدام حسین بنظر جلوگیری از جنگ از مقامش استعفا کرده و به تبعید برود که از جانب اعضای کنفرانس مورد تأیید قرار نگرفت. ولی با زهم کشورهای عربی تصمیم گرفتند تا از طریق "لیگ عرب" هیأت سفرای راهمین منظوره بغداد بفرستند ولی دولت عراق از پذیرش هیأت مذکور امتناع ورزید.

بتاریخ (۳) مارچ ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه حین صحبت در پارلمان الجزایر گفت: "جهانیان باید عراق را تحت فشار قرار دهند تا بصورت مسالمت آمیز خلع سلاح را بپذیرد؛ علاوه کرد که راه حل نظامی باید آخرین وسیله باشد. این صحبت رئیس جمهور فرانسه نسبت بمواضع قبلی آن که میگفت؛ در هیچ صورتی طرفدار جنگ نیست؛ ظاهراً تفاوت دیده میشود، که آیا حیثاً مقدمه برای مصالحه و عقبنشینی آنکشور از مواضع قبلی اش بود و یا بحیث یک تاکتیک تبلیغاتی از آن استفاده کرده است. و انکشاف اوضاع بعدی نشان داد که فرانسه تا آخر در رأس جبهه مخالف حمله نظامی بعراق باقی مانده و از جانب دولتهای آلمان، روسیه و چین حمایت شد. با آنکه دولتهای فرانسه، آلمان و روسیه هنوز جزء ائتلاف جهانی "مبارزه علیه تروریسم" با سایر کشورهای متحدین مهم امریکا بوده و در کنار آن قراردادند. اما دیده شد که در مورد عراق همسوئی منافع بین این قدرتها و دولت امریکا دیده نمیشود. زیرا هر کدام از این قدرتها منجمله فرانسه از نظر اقتصادی منافع مشخصی در عراق دارند؛ و از نظر سیاسی برانگیختن احساسات مردم کشورهای عرب و خاصاً شرق میانه را بنفع شان ارزیابی نمیکردند. و همچنان بعضی از صاحب نظران غربی چنین فکر میکنند که اکثریت مردم فرانسه با اهمیت سیاسی بحران عراق و مخالفت مردم جهان در حمله بعراق نظر دارند؛ و بخشی هم چنین فکر میکنند که ژاک شیراک در برابر زورگوئیهای امریکا قرار گرفت. و از جانب دیگر بخاطر حملیت انسانی فرانسه از مردم عراق درین قضیه حیثیت فرانسه را در جهان بلند میبرد.

بتاریخ (۴) مارچ دولت روسیه فعالیتهای دیپلماتیکی اش را در بین کشورهای عضو شورای امنیت ملل متحد جهت حل مسالمت آمیز بحران عراق تسریع نمود و همزمان وزیر خارجه روسیه اظهار داشت که: روسیه بخاطر حفظ صلح جهان در شورای امنیت از حق ویتوی خود استفاده خواهد کرد. و دولت چین نیز اعلان نمود که از موضع فرانسه، آلمان و روسیه مبنی بر حل بحران از طرق مسالمت آمیز حمایت میکند و هیچگونه دلیلی به تصویب قطعنامه دیگری نمی بیند.

بتاریخ (۶) مارچ دولت بریتانیا اعلام داشت که قطعنامه ارائه شده به شورای امنیت ممکن است تغییر یابد. این مطلب راتونی بلیر زمانی اعلام داشت که امکان جلب اکثریت اعضای شورای امنیت را مبنی بر حمایت از طرح بریتانیا، امریکا و هسپانیه ناچیزیافت و دست به مانور سیاسی دیگری زد.

در حالیکه نظرسنجیها حاکی از مخالفت اکثریت مردم امریکا، انگلستان و هسپانیه علیه دولتهای شان در حمله بعراق بود؛ بتاریخ (۷) مارچ خبرگزاریها اطلاع دادند که قوای نظامی امریکا بمنطقه مرزی غیر نظامی شده بین عراق و کویت داخل شده اند. و جورج بوش تکراراً اعلام داشت که چون عراق خطری برای امریکا است و امریکا برای دفاع از خود احتیاج بمجوزا هیچ کشوری را ندارد. او علاوه کرد که نتیجه رأی گیری شورای امنیت برای مامهم نیست و مافقط می خواهیم که (کشورها) بیایند و رأی بدهند. جورج بوش یکبار دیگر به صراحت موقعیت ملل متحد را بازی میگیرد؛ نهادی که قبل ازین بدون چون و چرا برای او و متحدین او در حمله به کشورها مجوز صادر میکرد. ولی اینبار بنا بر تشدید مخالفتهای همپیمانان و متحدین امپریالیست آن این امکان برایش محدود شده است. با آنهم امریکا با موقعیت یکه تازی آن در دنیا به قطعنامه ملل

متحدورای کشورهای دیگر عضو آنرابازی گرفته و به حیث یک فورمالیته بی ارزش بآن مینگرد. واین شیوه برخورد ابرقدرت امپریالیستی هژمونیک امریکلیش ازپیش ماهیت ملل متحدرازدیدآن برملا میسازد که درگذشته آنراپنهان میکرد و برای فریب عوام جهان تعارفات دیپلوماتیکی رادر مورد ملل متحد رعایت میکرد. همزمان وزیر خارجه انگلستان بصراحت اعلام داشت که هر تصمیم ملل متحدراکه ماخلاف واقع بدانیم بآن وقعی نخواهیم گذاشت.

بتاریخ (۸) مارچ دولت امریکاشورای امنیت ملل متحدرا تحت فشار قرارداد که تاقطعنامه راعلیه عراق تصویب نماید که اگر تاتاریخ هفدهم مارچ خودرا خلع سلاح نکند و لست کامل سلاح های خود رادر دسترس قرار ندهد، جنگ علیه آن آغاز خواهد شد. باز هم دولت فرانسه این قطعنامه را غیر قابل قبول خوانده و مدت تعیین شده را بهانه برای آغاز جنگ خواند. همچنان سایر اعضای شورای امنیت تشویش شانرا در زمینه ابراز کردند. دولتهای چین و روسیه نیز تصویب قطعنامه دوم را غیر قابل قبول دانستند. و وزیر خارجه روسیه گفت که: تصویب چنین قطعنامه خلاف منشور ملل متحد میباشد.

بتاریخ (۹) مارچ جیمی کارتر رئیس جمهور اسبق امریکا جورج بوش را با خطر حمله به عراق بشدت مورد انتقاد قرار داد. اوطی مقاله در نیویورک تایمز نوشت: "مخالفت وسیع مردم در داخل و خارج امریکانشان میدهد که حمله جورج بوش از مشروعیت لازم برخوردار نیست. کارتر علاوه کرد که من بحیث یک عیسوی با این جنگ مخالفم؛ که مخالف استفاده از زور است". این انتقاد کارتر و استناد او به عیسویت؛ فقط از جنبه مخالفت بین جناح های مختلف طبقات حاکمه در قدرت و خارج از قدرت بیان شده است؛ نه اینکه او واقعا مخالف جنگ است و یا اینکه نمیخواهد مردم عراق کشته شوند و کشور عراق بیش از این ویران گردد. زیرا او نیز روزی در رأس این امپراطوری امپریالیستی باشیوه دیگری برای تحقق منافع امپریالیستهای امریکائی علیه منافع خلقها و ملل جهان قرار گرفته و از کشتار آنها دریغ نکرده است.

در همین روز شورای "مجلس متحده عمل" پاکستان طی تظاهراتی به دولت مشرف مشوره داد که در شورای امنیت بطرفداری از طرح امریکارای ندهد و خاموش بنشیند. در حالیکه این خاموش نشستن خود در موردش چشمپوشی صریح از کشته شدن مردم عراق و پایمال شدن منافع آنهاست. این موضعگیری هرچه بیشتر ماهیت ارتجاعی احزاب اسلامی پاکستان را برملا میسازد؛ و حتی به همان شعار اسلامخواهی و "ضدامریکائی" شان که توده های ناآگاه مردم پاکستان را بآن اغوا میکنند؛ پاکذاشته و سیاستهای مزدورانه حکام پاکستان را درین مورد برابر امریکابنحوی توجیه میکنند.

باگذشت هر روز فعالیتهای دیپلوماتیکی در شورای امنیت تشدید میگردد؛ و جناح مخالف و موافق حمله نظامی بعراق خود را برای دور بعدی رایگیری آماده میکردند. و دیده میشد که عملاً شورای امنیت درین مورد به بن بست رسیده است. بتاریخ (۱۰) مارچ حدت اختلاف بین اعضای دولت انگلستان آشکار گردید. و در شورای امنیت نیز فعالیتهای اعضای آن تشدید شد. دولتهای انگولا، کامیرون و گینی در مرکز توجه مخلفان و موافقان حمله بعراق در جلب آراء آنها بر له و یا علیه فیصله نامه شورای امنیت در مورد بحران عراق قرار گرفتند. در همین حال وزیر خارجه امریکابه فرانسه اخطار کرد که استفاده از حق ویتو تأثیر ناگواری به روابط دو کشور خواهد داشت.

حزب کارگران انگلستان دچار اختلافات شدیدی در مورد بحران عراق گردید و هر روز بیخالفان جنگ علیه عراق در پارلمان آنکشور اضافه میشد. کلر شورت وزیر کمکهای خارجی انگلستان تهدید کرد که در صورت عدم پذیرش نظر او از مقامش استعفا خواهد کرد. او علاوه کرد که: "کل فضای حاکم ناشی از بی ملاحظگی است؛ بی ملاحظگی در جهان، در ملل متحد،

دردولت انگلیس وجایگاه خودمان در تاریخ". و قبلاً یکی از اعضای پارلمان انگلیس از سمت اش استعفا داد. و طبق ارزیابیها ثلث اعضای نمایندگان پارلمان انگلیس با سیاستهای تونی بلیر مخالف بودند.

در همین جریان وزیر خارجه روسیه در شورای امنیت گفت: که اگر آمریکا وانگلستان قطعنامه رامبنی برآغاز جنگ علیه عراق پیشنهاد کنند دولت او آنرا ویتو خواهد کرد؛ این اولین باری بود که روسیه موضع صریحی در قبال بحران عراق اتخاذ کرد.

بتاریخ (۱۱) مارچ دیپلوما تها در ملل متحد اعلام کردند که آمریکا و متحدین آن در شورای امنیت به شکست قطعی مواجه اند. لکن آمریکا تلاش نمود تا رایگیری را بتأخیر بیندازد، تا اگر بدین طریق بتواند طرفدارانی به طرحش جلب کند. در همین حال (جان برونز) مامور وزارت خارجه آمریکا بعنوان اعتراض در تصمیم حمله جورج بوش بعراق از سمت خود استعفا داد. او حمله بعراق را استفاده غیرموجه از زور و عدم اعتنا به نظرات سایر دول ارزیابی کرد؛ او علاوه کرد که وجدان اجازه نمیدهد که سیاستهای جورج بوش را تأیید کنم.

در همین حال جامع الاظهر مصریانیه راتحت عنوان "جنگ صلیبی در عصر جدید بوسیله آمریکا" انتشار داده و مخالفت شان را با حمله علیه عراق اظهار داشتند.

تونی بلیر صدراعظم انگلیس بتاریخ (۱۲) مارچ اعلام داشت که یک رشته معیار در همکاری دولت عراق وضع شود تا بتوان میزان همکاری آنرا با زرسان ملل متحد سنجش کرد؛ لسست نکات درخواستی دولتهای بریتانیا و آمریکا از دولت عراق: ۱؛ دولت صدام (۲۰) تن از دانشمندان عراقی را با فامیلهای شان اجازه دهد تا در قبرس با آنها در مورد پروگرام سلاح های دولت عراق مصاحبه شود، ۲؛ عراق باید تمام سلاح های بیولوژیکی و کیمیای دست داشته اش را نابود کند، ۳؛ عراق تمام راکتهای غیرمجاز خود را از زمین ببرد، ۴؛ تمام طیارات کوچک بدون خلبان را که در اختیار دارد تخریب کند، ۵؛ تمام لابراتوارهای سیار سلاحهای بیولوژیکی و میکروبی را تحویل دهد، ۶؛ صدام حسین به تلویزون عراق ظاهر شود و اعتراف کند که سلاح های کشتار جمعی اش را پنهان کرده و اکنون آشکار کرده و تخریب میکند. این طرح تونی بلیر که یقیناً بمشوره جورج بوش صورت گرفته است نه اینکه غیر عملی بنظر میرسد بلکه بیشتر یک دیپلوماسی درمانده را افاده میکرد. بعد از رد این طرح از جانب اعضای شورای امنیت بین آمریکا وانگلستان بر سر سرعت بخشیدن در حمله بعراق با کسب حمایت ملل متحد و یابدون آن مشاجراتی صورت گرفت؛ چون تونی بلیر در داخل دولت و جامعه انگلستان زیر فشار بود که بدون مجوز ملل متحد شرکت در جنگ علیه عراق برایش بسیار مشکل خواهد بود؛ در حالیکه جنگ را از جانب آمریکا حتی میدانست باز هم تلاش بخرج میداد تا در صورت ممکن بتواند بنحوی حمایت اعضای شورای امنیت را بدست آورد. در حالیکه جورج بوش وانمود میکرد که کاسه صبرش لبریز شده و هم چنین مشکلی را در داخل دولتش ندارد و به افکار عمومی جامعه هم وقعی نمیگذاشت؛ و فقط این آقای تونی بلیر بود که در بین دوفشار قرار گرفته بود. دنباله روی از جورج بوش وعدم رضائیت اعضای حزب و دولت او که برای شرکت در جنگ باید رأی اکثریت اعضای پارلمان بریتانیا را حاصل میکرد. در عین حال مطلبیکه تونی بلیر را پیش از پیش ناراحت کرده بود، صحبت دونالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا بود که گفت: هنوز نقش انگلستان در جنگ معین نیست. که این موضوع کم اهمیت دادن نقش انگلستان در جنگ بود، که تونی بلیر بایک تبختر و قیحانه خود را شریک مساوی این جنگ تجاوزکارانه با آمریکا وانمود میکند.

اتل بهاری واجپای صدراعظم هند در پارلمان آنکشور گفت: " هند بدون تجویز ملل متحد در حمله بعراق رأی نخواهد داد."

در همانوقت يك کمیته باصلاحیت در امریکاییین موضوع رارزیایی کرد که در صورت حمله امریکا بعراق وسقوط دولت صدام وبازسازی عراق از طرف امریکاسالانه به (۲۰)میلارد دلار برای چندین سال (حداقل ده سال) ضرورت است. مسئول شورای روابط خارجی این کمیته گفت: جورج بوش درین باره هیچگونه پلان ووضاحتی ندارد. ودولت امریکاسرگرم صحبت باپنج کمپنی امریکائی است تابعدازسقوط صدام مسئولیت بازسازی عراق رابعهده بگیرند. که درواقعیت امرهم آقای بوش درین جنگ به بازسازی عراق وآزادی ورفاه مردم عراق نمی اندیشد بلکه اویشتربفکر قبضه بر منابع نفت عراق است تاباسایر شرکایش ملیارده دلار را به جیب بزنند. ویقیناً امپریالیستها همیشه بفکر غارت وچپاول خلقها و ملل اند تا آسایش آنها. چنانکه از ملیارده دلار "کمک" وعده داده شده به بوسنیای صربیا مبالغ ناچیزی راداده اند. و آنها را بحال شان رها کردند. وبدون شك در افغانستان نیز چنین خواهند کردند و در آینده با عراق نیز.

بتاریخ (۱۲) مارچ دولت فرانسه طرح پیشنهادی شش ماده ای (آخرین آزمون) عراق را که از جانب دولتهای انگلیس وامریکائیه شده بود رد کرد. دولت آلمان اعلام کرد که طرح شش ماده ای انگلستان سازشی رادر شورای امنیت برای جلوگیری از جنگ بوجود نخواهد آورد. دولت چین گفت: این طرح را مطالعه کرده است ولی ضرورتی بآن نمی بیند. کاخ سفید امریکا اعلام کرد که اگر بتأخیر انداختن تاریخ رایگیری در شورای امنیت به جلب اعضای آن در جهت مجوز به عملیات نظامی کمک خواهد کرد مشکلی نیست که تا هفته آینده رایگیری بتعویق بافتد.

بتاریخ (۱۴) مارچ دولت امریکابه ده ناو جنگی طیاره بردار و زیر دریائی اش در آبهای مدیترانه دستور داد که بجانب دریای سرخ حرکت کنند تا در صورت لزوم از طریق فضای عربستان سعودی موشکهای کروز و توماهاوک را به عراق شلیک کنند. وبخش دیگر کشتیهای جنگی امریکادر بحیره مدیترانه باقی خواهند ماند تا پارلمان ترکیه اجازه رسمی وروده هاهزار ارتش امریکارابخاک ترکیه وانتقال آنها به شمال عراق راتصویب کند.

بتاریخ (۱۵) مارچ رئیس فعلی شورای امنیت اعلام کرد که شورای امنیت در مورد بحران عراق به بن بست رسیده است. وجکسترا وزیر خارجه انگلستان گفت که: جنگ بیش از هر زمانی نزدیک شده است. درهمین حال یک گروه (۷۰) نفری از سناتورهای اسبق امریکانامه رابه جورج بوش تسلیم دادند مبنی بر اینکه از جنگ بپرهیزد و شیوه مسالمت آمیز حل بحران عراق را اختیار کند.

در همین روز تظاهرات گسترده در کشورهای استرالیا، امریکا، نیوزیلند، چپان، تایلند، مالیزیا، هند، کوریای جنوبی، ویتنام، هسپانیا و چندین کشور اروپا در مخالفت با جنگ علیه عراق برگزار گردید. در امریکا تظاهرات کنندگان شعار میدادند "ماتیل دریدل خون نمیخواهیم".

جورج بوش و بلیر بعد از آنکه حمایت کافی رانتوانستند برای طرح شان از شورای امنیت ملل متحد بدست آورند بتاریخ (۱۶) مارچ جلسه اضطراری رابا "ازنر" صدراعظم هسپانیه در جزیره (ازورون) در آبهای پرتگال دایر کردند. جورج بوش درین جلسه گفت که: "امروز آخرین روز فعالیتهای دیپلوماتیک در جهت حل بحران عراق است". زیرا جورج بوش روز هفدهم مارچ رآخرین روز مهلت برای صدام حسین اعلام نموده بود تا خودش راطبق خواست امریکا خلع سلاح کند. بلمقابل رژیم صدام شام همین روز اعلام داشت که برای جنگ آماده است. کولن پاول وزیر خارجه امریکا اعلام داشت که بازرسان ملل متحد و کارکنان خارجی عراق راترك کنند. از همین روصاحب نظران غربی اصولاً نشست اضطراری جزیره ازورون راجلسه شورای جنگ ارزیایی کردند. در شام همین روز رئیس جمهور فرانسه دریانیه اش به تلویزون امریکا گفت که: برای دولت

عراق (۵۰ تا ۶۰) روزوقت داده شود تا خود شراخلع سلاح کند و یا منتظر عملیات نظامی باشد. ولی سخنان ژاک شیراک نتوانست رهبران کاخ سفید را قانع کند. و به تعقیب جورج بوش اخطار کرد که صدام حسین عراق را ترک کند و یا عواقب آنرا بپذیرد. در همین تاریخ نماینده دولت انگلستان در ملل متحد اعلان کرد که اکنون قطعنامه مرتبه رابه شورای امنیت پیشنهاد خواهد کرد؛ زیرا اکثریت شورای امنیت مخالف آنند و دولت فرانسه آنرا رد کرده است. و رابین کوک وزیر در دولت انگلستان و رئیس فرکسیون پارلمانی حزب کارگر به مخالفت به سیاستهای تونی بلیر از وظیفه اش استعفا داد.

کشورهای عضو جامعه عرب با زهم به سیاق گذشته در جریان بحران عراق از یک موضع پسیف ضرب الاجل بوش را رد کردند و گفتند که جورج بوش خلاف قانون عمل میکند.

پوتین رئیس جمهور روسیه گفت: "جنگ عواقب خطرناکی را در پی خواهد داشت و روسیه از شهروندان خود خواسته است که عراق را ترک کنند".

تاریخ (۱۷) مارچ روزپایان دیپلوماسی در بحران عراق: درین روز ریچارد هارد رئیس هیأت سیاست گزاریهای پنتاگون ساختار ملل متحد را مورد سوال قرار داده و گفت: "سازمان ملل متحد بعد از سال (۱۹۴۵) برای جلوگیری از برخوردهای مرزی بین کشورهای همسایه بوجود آمد و اکنون این تجاوزات از مرزهای همسایه ها گذشته و کشورها از جمله امریکارا مورد حمله قرار میدهند) ازینرو ملل متحد باید تجدید ساختار شود". این یک ارزیابی کودنانه و یک قضاوت وقیحانه است؛ در حالیکه بعد از جنگ جهانی دوم دولت امریکابیش از هر قدرت امپریالیستی به کشورهای مختلف جهان تجاوز کرده و ملیونها تن از خلقهای این کشورها را باخاک و خون کشیده است. و از تاریخ (۷) اکتوبر (۲۰۰۱) تاکنون با متحدین آن به کشتار مردم افغانستان مصروف است و یک روز قبل از صحبت آقای "ریچارد هارد" آقای بوش و بلیر تصمیم تجاوز نظامی جنایتکارانه شانرا علیه خلق عراق اعلام کردند. و وقیحانه تر از آن که آقای بوش آغاز جنگ علیه مردم عراق را لحظه فرارسیدن "حقیقت" و یا "جنگ پاک" خواند.

آخرین التیماutom دولت امریکابه صدام حسین: بتاريخ (۱۸) مارچ ساعت یک صبح رئیس جمهور امریکاطی بیانیه تلویزونی بمردم امریکا، به صدام حسین و پسران او اخطار کرد که در ظرف (۴۸) ساعت عراق ترک کنند ورنه به جنگ مواجه خواهند شد. همچنان جورج بوش از مردم عراق خواست که در برابر نیروهای امریکائی و متحدین آن مقاومت نکنند، وزارتت و سازمانهای امنیتی عراق خواست که جان شانرا با خطر رژیم که فناشدنی است بخطر نیندازند، وزارتت عراق خواست که چاه های نفت را تخریب نکنند زیرا ثروت همه مردم عراق است، درخواست کرد تا از سلاح های کشتار جمعی علیه مردم خود و دیگران کارنگیرند؛ و علاوه کرد؛ ارتش عراق باید با افتخار اجازه دهد که ماصدام را خلع سلاح کنیم و با ارتش ماهمکاری کنند و کشور شانرا با خطر نیندازند. بمردم عراق پیام داد که آزادی، شکوفائی و دموکراسی کشورتان ارمغان ماست و ما دو او غذا در دسترس شما قرار خواهیم داد. و نیز از همه خلعجیان خواست تا عراق را ترک کنند. و در خاتمه جورج بوش ابلهانه (۲۵۰) هزار ارتش امریکا، انگلستان و استرالیا را که برای حمله بعراق در اطراف عراق جمع شده بودند "ارتش آزادیبخش" خواند.

کوفی انان سرمنشی ملل متحد بالحن شرمگینانه که بیانگری ارادگی او بود چنین گفت: "ما ترجیح میدادیم که فیصله نامه از طرف شورای امنیت به تصویب میرسید و باید وقت میدادند که با هم کار میکردیم. ولی با زهم باید در بازسازی و کمک بمردم عراق همکاری کنیم و با هم باشیم".

بعد از اعلام التیماتوم دولت امریکارئیس جمهورفرانسه گفت: "دولت امریکازوررابرقانون ترجیح داده است وجامعه بین المللی باماهمنظراند".

صدراعظم آلمان چنین گفت: "جهان درشرف يك جنگ قرارداددوبرکناری دکتاتورعراق ارزش آنرا ندارد تا جان هزاران تن راگرفت". درضمن روسیه، فرانسه وجرمنی اعلامیه مشترکی را اعلام کردندوبه راه حل مسالمت آمیزبحران عراق تأکیدکردند؛ ودولتهای هندوچین نیزازآن حمایت کردند.

تادریں وقت سه تن ازاعضای ارشدکابینه تونی بلیربرسم اعتراض به سیاستهای بلیرازوظایف شان استعفادادند؛ لاکن خانم کلرشورت ازموضع قبلی اش تهدیداستعفادراعتراض به سیاستهای بلیراعقبنشینی کرده وهمکاری اشرابابلیرازسرگرفت. تونی بلیرتوانست درپارلمان انگلستان اکثریت آراامینی برشرکت بریتانیادرچنگ علیه عراق بدست آورد؛ (۲۹۶) رأی موافق دربرابر(۲۱۷) رأی مخالف که ازجمله آراامخالف(۱۲۵) آن یعنی ثلث اعضای پارلمان ازحزب کارگراقایی بلیراست.

بتاریخ (۱۹) مارچ رئیس جمهورفرانسه گفت: " امریکابااین التیماتوم يك مسئولیت سنگینی رابعهده گرفته است واین فیصله یکجانبه خلاف خواست شورای امنیت وجامعه بین المللی میباشدوتنهاشورای امنیت میتوانداستفاده اززوررا موافقت کند". ولی رئیس جمهورفرانسه علاوه کردکه اگرعراق درجنگ ازسلاحهای کشتارجمعی استفاده کندفرانسه امریکاراکمک خواهدکرد. ازین صحبت رئیس جمهورفرانسه میشودچنین استنباط نمودکه شایداوبگونه راه همکاری نظامی راباامریکادر جریان جنگ بازگذاشته باشد. که البته بواقعی پیوستن آنراانکشافات آینده درجنگ باعراق تأییدخواهدکرد. درهمین روزشورای امنیت ملل متحدتشکیل جلسه داداتاراپورهانس بلیکس رااستماع کند. رئیس بازرسان ملل متحدازقطع عملیات بازرسی اظهارتأسف کردوجنگ رایک فاجعه خواند. لاکن وزرای خارجه امریکاوانگلستان دراین جلسه شرکت نکردندووزیرخارجه امریکاین جلسه رابیربط ونامعقول ارزیابی کرد.

دولت دستنشانده افغانستان درکابل طی اعلامیه پشتیبانی اشرازحمله نظامی امریکا به عراق اعلام نمود. که این بمثابة تأکیدروی خط مشی های باداران شان است. برخلاف مردم افغانستان که تحت اشغال نظامی وسلطه استعماری امپریالیزم امریکاومتحدین آن قراردارند؛ حمایت وهمدردی شانرابامردم عراق ابرازداشته وحمله نظامی جنایتکارانه امریکا ومتحدین آنرا به عراق شدیداً محکوم میکنند. ویقیناًکه حساب مردم افغانستان ازحساب يك مشت مزدورحقیرامپریالیزم که بزوربرچه برآنهاحکمرانی میکنندجداست.

خلاصه: بحران عراق وانکشاف آن بجهت تشدیدمخالفتهاوایجادشکاف بین امریکاومتحدین وهمپیمانان امپریالیست آن نشاندادکه بعدازفروپاشی اتحادشوروی دراوایل دهه(۹۰)میلادی وختم رودروئی های سیاسی("جنگ سرد") بین ابرقدرتهااین اولین باریست که این قدرتهادرشورای امنیت ملل متحدخلاف اراده امریکاوبرنامه"نظم نوین جهانی" آن(که براساس منافع استراتژیک آن بنیافته) عمل کردند. وخلاف ادعای امریکا که ارزشهای آنرااستواربر مبنای "دموکراسی، تأمین حقوق بشروتوسعه بازارآزاد" تبلیغ مینمود؛ امامدعمل ثابت شدکه محتوی واقعی این "نظم" راتهاجم وتجاوزنظامی، اشغالگری وویرانی کشورهاوتحکیم سلطه استعماری واسارت خلقهاوملل درکشورهای تحت سلطه تشکیل میدهد. که مثالهای آن تهاجم نظمی سال(۱۹۹۱) بعراق، دراخیردهه(۹۰) میلادی درمنطقه بالکان وبتاریخ(۷) اکتوبر(۲۰۰۱) بافغانستان واکنون تهاجم وحشیانه نظامی را به کشورعراق مشاهده میکنیم.

قبل ازین اراده امریکابوسیله ملل متحد قانونیت یافته و یاهمکاری و حمایت همه جانبه متحدین نیرومند آن برخلقها و ملل تحمیل میشد. لکن بحران عراق بوضوح آشکار ساخت که امریکادرتطبیق پلانهای توسعه طلبانه اش و برقراری "نظم نوین جهانی آن" بشیوه دیگر عمل نمود؛ که نه تنها قانونیت و "مشروعیت" مصوبات شورای امنیت ملل متحد را زیر سوال برد که حتی بنظرات و تصامیم متحدین و همپیمانان خود هم واقعی نگذاشت؛ و با اتحاد انگلستان و اسپانیه و حمایتهای نظامی و سیاسی چندین کشور امپریالیستی و ارتجاعی دیگر تهاجم نظامی گسترده را علیه کشور و خلق عراق آغاز کرد.

با در نظر داشت مسایل فوق و با توجه به پلانهای تجاوزکارانه امریکا و متحدین آن و ماهیت اقتصادی، سیاسی و جیوپولیتیکی این پلانها؛ بدون شك آنچه درین پروسه (بحران عراق) بوقوع پیوسته است تا حد معینی بستگی بمنافع مشخص اقتصادی سیاسی قدرتهای امپریالیستی دارد که موجب تشدید مخالفتها و تضاد بین آنها گردیده است. زیرا در اصل مضمون این حرکت و یابراه اندازی و خلق بحرانها را، غارتگری، سلطه جوئی و ستم و استعمار امپریالیزم جهانی در رأس امریکا برخلقها و ملل جهان تشکیل میدهد که عرصه مهم رقابت و تضاد قدرتهای امپریالیستی را در جهان تشکیل میدهد. ملاحظه میشود که در شرایط کنونی امریکا بحیث یگانه ابر قدرت امپریالیستی جهان عزم دارد تا جهان را بگونه فعال مابین تصرف کند. دولت امریکا بعد از حادثه (۱۱) سپتامبر (۲۰۰۱) و تجاوز نظامی به افغانستان و اشغال استعماری آن سعی کرد تا خدمت معینی سهم متحدین بزرگ خود را از جمله دولت فرانسه، جرمنی، روسیه، ایتالیا و دولت هالند از نظر حضور و تصرف مناطق در افغانستان و منطقه آسیای میانه رعایت کند. زیرا در افغانستان ظاهر القمه قابل ملاحظه آماده و حاضری از نظر بهره برداری اقتصادی مطرح نبود؛ که البته سهم هر یک ازین قدرتها در عرصه های اقتصادی و سیاسی در افغانستان و منطقه در آینده معین خواهد شد. با زهم بهر حال هژمونی امریکا در تمام عرصه ها در افغانستان و منطقه مشخص است. اما در مورد عراق مسئله شکل دیگری است؛ قدرتهای دیگر امپریالیستی از جمله دولتهای فرانسه، روسیه و جرمنی منافع استراتژیک نسبتاً مهم اقتصادی و سیاسی در عراق و منطقه دارند ازین رو تلاش کردند تا رژیم صدام را از نظر تسلیحاتی طبق برنامه ملل متحد بصورت مسالمت آمیز خلع سلاح شود. زیرا از آنجائیکه رژیم صدام با دولت امریکامیانه خوبی نداشت، بیش از پیش زمینه و امکانات مناسب کسب منافع اقتصادی و نفوذ و سلطه سیاسی در عراق و سایر کشورهای شرق میانه برای این قدرتها میسر میشد. حجم سرمایه گزاریها و معاملات فرانسه با عراق چه در صنایع نفت (دو شرکت بزرگ توتال و فینا) و سایر عرصه ها به میلیاردها دلار میرسد. و همچنان دولت عراق میلیاردها دلار به دولت فرانسه بدهکار است. بهمین ترتیب حجم معاملات و قراردادهای روسیه با عراق نسبتاً قابل ملاحظه است از جمله فعالیت ده ها شرکت روسی در صنایع نفت عراق و سایر عرصه ها به (۲۲) میلیارد دلار بالغ میشود. و علاوه بر قرارداد (۴۲) میلیارد دلاری بین عراق و روسیه در ماه اگست سال گذشته که قرار بود این پلان طی پنج سال در زمینه هلی آبیاری، انرژی برق، نفت، ترانسپورت و صنایع کیمیاوی بانجام رسد. و بهمین ترتیب دولت جرمنی منافع اقتصادی مهمی را در عراق و سایر کشورهای شرق میانه دارد. دولت چین با آنکه در شرایط فعلی روابط اقتصادی ای در سطح (۶) فیصد حجم واردات عراق را داراست اما از جنبه بهره برداری سیاسی ازین ناحیه در نفوذ به کشورهای شرق میانه و سایر کشورهای تحت سلطه را مدنظر دارد. احياناً از آنجائیکه امریکا در شیوه تقسیم منافع در عراق فورمول "گاوکلان حق سلطان" را مدنظر داشته است مورد پذیرش فرانسه، روسیه و جرمنی واقع نشده است. و یاشاید هم در چانه زنیهای پشت پرده در همل اوایل آغاز بحران امریکا حاضر نشده است که حتی مقدار سهم فعلی این قدرتها در عراق و منطقه بعد از سقوط رژیم صدام مورد توجه قرار دهد. که این فکتور و فکتورهای

دیگری از جمله اینکه ژاک شیراک گفت: اروپا (البته منظور او اتحادیه اروپا بود) می‌خواهد مستقل حرکت کند؛ سبب شدت مخالفت بین این قدرتها و امریکاشد کسب کرده و خلاف سابق مانع شکلگیری یک ائتلاف وسیع امپریالیستی در قرضیه عراق شود. از آنجائیکه امریکابنا بر موقعیت و نقشی را که برایش در جهان قایل است و هم از نظر توانمندی اقتصادی و نظامی قدرت پیشبرد چنین جنگهای رادار است؛ نه اینکه بمخالفت سایر قدرتهای بزرگ امپریالیستی توجهی نکرد بلکه روی منشور ملل متحد هم پا گذاشت. و تهاجم نظامی را بکشور عراق آغاز کرد. شاید امریکا و انگلیس بتوانند در صورت سقوط رژیم صدام و تصرف منابع نفت آن خسارات مالی این جنگ را جبران کرده و منافع سرشاری را نصیب شوند؛ ولی از نظر سیاسی خصوصاً در منطقه شرق میانه و سایر کشورهای تحت سلطه بطور روز افزونی بمخالفت و نفرت توده های مردم مواجه خواهند بود؛ که هرچه بیشتر به تشدید تضاد توده های خلق با امپریالیسم (خصوصاً امپریالیسم امریکا و انگلیس) خواهد انجامید.

از جانب دیگر این حرکت و جبهه گیری احتمالاً مقدمه باشد بشکلگیری یکنوع قطببندی بعضی از کشورهای اروپای غربی، دولت روسیه و احياناً دولت چین در برابر یک تازیهای امریکا و یاب عبارت دیگر مرحله آغاز تشدید رقابت و تضاد بین این چند قدرت بزرگ امپریالیستی که تحولات آینده آنرا مشخص خواهد کرد. که بدون شك در صورت تداوم این روال در سطح جهان و گسترش هرچه بیشتر ساحه نفوذ و سلطه امریکابر منابع، بازارهای مالی و تجارتي و مناطق سوق الجیشی جهان؛ منافع سایر قدرتهای امپریالیستی از جمله فرانسه، جرمنی، روسیه را محدود و تهدید خواهد کرد. و بنا بر ماهیت، سرشت و خصایص امپریالیسم این قدرتها تحمل بمخاطره افتادن منافع استراتژیک شان را در جهان نخواهند داشت و یقیناً که در آن صورت به تشدید بیشتر مخالفتها و تضادهای درون قدرتهای امپریالیستی در آینده خواهد انجامید. از جهت دیگر این جبهه گیری سیاسی در برابر اقدامات تجاوزکارانه امریکا و متحدین آن بکشور عراق موضع سیاسی شان را در کشورهای شان در شرایط کنونی نیز تقویت میکند از افکار عمومی و از حمایتهای مردم کشورهای شان از مردم عراق و ابراز مخالفت با جنگ علیه عراق درین پروسه نیز بهره برداری میکنند. ولی آنچه درین مورد شاخص قرار میگیرد تضاد منافع آنها و یادست نیافتن این قدرتها بمنافع شان در حد رضایت با امریکا است که به تشدید مخالفت و ایجاد شکاف بین آنها انجامید. همچنان باید این احتمال را نیز از نظر دور نداشت که در صورت سقوط دادن رژیم صدام حسین و سلطه کامل بر عراق امریکا حاضر شود بخاطر تخفیف شدت اختلافات متحدین آن از جمله فرانسه، آلمان و روسیه مقداری از سهم منافع اقتصادی آنها را در عراق بآنها و گذار کند. که در آن صورت شدت اختلاف بین آنها کاهش یافته و تشنج تخفیف خواهد یافت و زیرنام برنامه "بازسازی" عراق با هم مصالحه کرده و کنار آیند.

نمونه از "دوستی" استعمارگران بر بردگان شان:

یکی از ستایشگران نظام استعماری چنین نظر دارد و مینویسد: "ملکه وکتوریا آثار هنری زیادی را از هندوستان در سالون خود جمع کردن بود؛ ازینرو این نمودی از توجه خاص و علامت "دوستی" او بر مردم هندوستان بود. و علاوه میکند: ملکه وکتوریا ازینکه امپراطور هندوستان بوده خوشحال بوده است و این هم نشانی از "محبت" او بر مردم هندوستان بود." تنه این نویسنده نیست که دزدی آثار هنری، تاریخی و مدنیت خلقهای تحت استعمار را نمودی از "دوستی" استعمارگران بر بردگان شان ارزیابی کرده است؛ بهمین منوال نویسندگان اجیردیگری هم صدا با استعمارگران، استعمار را وسیله رونق ترقی و تمدن

غربی ورهاندن این کشورها از تاریکی قرون وسطائی میداشتند. ویک قلم ستم و استبداد، استثمار و بیدادگری غارت و چپاول منابع و ذخایر طبیعی و ثروتهای ملی خلقهارا بوسیله استعمارگران اغماض میکنند.

طبق شواهد تاریخی در عهد ملکه وکتوریا (از ۱۸۳۷ تا ۱۹۰۱) میلادی در انگلستان دایره استعمار امپراطوری انگلیس توسعه یافت. استعمار مناطق زیادی در جهان و حصول ثروتهای هنگفتی از آنها بقیامت استعمار و استملاک اراضی و استثمار ملل و فقر و بدبختی توده های خلق و استثمار کارگران و سایر زحمتکشان این کشورها تمام شده است. انگلیسها نژاد سرخ را در کانادا از بین بردند، هزاران انسان را قتل عام کردند و آثلمدنیته آنها را چپاول و غارت کردند. استعمارگری انگلیس از اواخر قرن پانزدهم میلادی آغاز یافت، سراسر هندوستان به تصرف انگلیسها درآمد، تمام قیامهای ملی مردم هند و حشیانه سرکوب گردید.

آستریا، کانادا، نیوزیلند، دماغه امید، افریقای جنوبی، مصر، سودان و سایر مناطق همه با شمشیر و خون در زیر سلطه امپراطوری انگلیس درآمد و هاهزارتن از مردم این سرزمینها از دم شمشیر استعمارگران انگلیس کشیده شدند. بربریت بشکل فجیع و نامردانه آن بر خلقها اعمال گردید. تسخیر کامل هند و سرکوب و کشتار خلق آندردوره همین ملکه وکتوریای "مهربان" صورت پذیرفت. در هند جنوبی و دکن قحطی افتاد و بیش از (۵) میلیون مردم هند از گرسنگی جان دادند و ملکه وکتوریای "مهربان" مرگ آنها را تماشا کرد. اگر در جنگ با افغانها شکست نظامی خورد و مغلوب گردید اما توانست در طی تقریباً (۸) دهه مردم افغانستان را تحت سلطه استعماری نگهداشته و امیران مستبد و جبار مزبور دست نشانده را بر آنها حاکم گرداند.

اما چنین نویسندگان فاقد احساس و قضاوت سالم و مزد بگیر عامدانه فراموش میکنند که هردانه عقیق، زمرد و الماسی (الماس کوه نورد سال ۱۸۴۲) بوسیله انگلیسها از افغانستان دزدیده شد) که تاج ملکه وکتوریا و یاسایر ملکه ها و شاهان را "زینت" بخشیده و یاد ساخت و وسایل و لوازم خانه های شان بکار رفته است و یابین همه کاخهای مرمرین و باغهای "جنان" صفت که در کشورهای غربی بنیافته است و یابین همه ثروتهای که انباشته شده است همه حاصل خون و دسترنج خلقهای کشورهای تحت استعمار انگلیس و سایر استعمارگران و غارتگران غربی در سراسر جهان بوده است. از همینجاست که از هر سلول سرمایه خون میچکد و از هر سنگ بنای آنها فریاد مظلومی بر میخیزد و هر سنگ فرش قصور آنها جمجمه اسیران با استعمار کشیده آنهاست. در طی قرنهای اطفال، زنان و توده های ملیونی زحمتکشان در سراسر جهان از فقر و گرسنگی و درد و رنج و محرومیت عذاب کشیده اند تا ملکه، پادشاه و شهزاده و یا اشراف و اعیان و توانگران و اغنیابه ناز و نعمت زندگی کرده اند.

به نمونه دیگری "از دوستی" امپریالیستهای استعمارگر به خلقهای تحت سلطه استعماری آنها در عصر حاضر توجه کنید! به "دوستی" جورج بوش بمردم افغانستان؛ او با آغاز "جهاد ضد تروریستی" اش و در بوجوه حملات و تجاوز نظامی به افغانستان بارها اعلام داشت که هدف دارد تا مردم افغانستان را از سر نظام وحشیانه طالبان "نجات" داده و صلح و آرامی، آزادی و دموکراسی و بهبود شرایط زندگی را بمردم افغانستان بازگرداند. بمضحکه پرتاب پاکتهای غذائی از طریق طیارات جنگی امریکادربعضی مناطق به قبل از آغاز جنگ و در جریان توجه کنید؛ و همچنان به نیرنگهای استعماری و شیادی دیگر بوش و شرکاء آن در اوج بمب فروریختن بر سر مردم افغانستان و کشتار هزاران تن آنها؛ جورج بوش سردسته امپریالیستهای عارتگرین المللی از اطفال امریکاتقاضا کرد تا تاها هر کدام یک دالربنفع کودکان افغانستان "هدیه" بدهند. در حالیکه هدیه واقعی

جورج بوش و متحدین آن بمبهای کلاستر (خوشه ای) و بمبهای ناپالم، راکت‌های کروژو توماهوک بود که هزاران انسان بیگناه را از اطفال، زنان و مردان بکام مرگ انداخت و یامعلول و معیوب نمود و کلبه های آنها را نیز ویران کرد و هنوز هم به این جنایت فجیع ادامه میدهند.

در طول تاریخ استعمار و امپریالیسم این نظام سرپلخون و آتش مشاطه گران اجیری از همین قماش که در فوق اشاره شد با وقاحت تمام اراجیف و اباطیلی را با آب و تاب برای اغوا و گمراهی توده های مردم در مدح و ستایش نظام ستم و استثمار، وحشیگری و بیدادگری و تامغز استخوان ارتجاعی و سیاه بیان داشته اند. و همین حالا اجیران و خادمان سرمایه و عناصر استعمار و امپریالیست زده تجاوز، اشغالگری و استعمار کشور را بوسیله امپریالیسم امریکا و متحدین آن "آزادسازی" و "نجات بخش" تبلیغ میکنند؛ زهی سفاهت، خرد باختگی و چاگرمندی در آستان امپریالیسم و ارتجاع که سلطه استعماری امپریالیسم و استبداد فاشیستی ارتجاع مزدور را برای توده های مردم ناآگاه چنین توجیه میکنند.

قطعه از پروین اعتصامی:

روزی گذشت پادشهی از گذرگی

پرسید از آن میان یکی کودک یتیم

این تابناک چیست که برفرق پادشاست؟

نزدیک رفت پرزنی کوژپشت و گفت

این اشک دیده من و خون دل شماست

برقطره سرشک یتیمان نظاره کن

تابنگری که روشنی گوهرا ز کجاست

باگرامی داشت از خاطره مبارزات زنان علیه ستم سرمایه داران

مبارزه گسترده راجهت بیداری و آگاهی سیاسی آنان سازمان دهیم!

همه ساله هشت مارچ بحیث روز جهانی زن از جانب ملیونها تن از زنان زحمتکش، مترقی و مبارز در سراسر جهان تجلیل میگردد. تجلیل از این روز در واقع گرامی داشت از خاطره مبارزات دلیرانه زنان کارگر کارخانه های نساجی نیویورک در سال (۱۸۵۷) میباشد؛ که بمنظور دستیابی به خواسته های برحق شان مبنی بر افزایش دستمزد، بهبود شرایط کار و داشتن حق رأی دست به تظاهرات زدند. این تظاهرات بوسیله پولیس سرکوبگر مورد حمله وحشیانه قرار گرفت که به درگیریهای بین زنان معترض و نیروهای پولیس دولت انجامید؛ و این تظاهرات حرکت مبارزه جویانه بود علیه ستم سرمایه داران و نظام قانونی زن ستیزانه آن. همچنان درین روز تمام تشکلات و سازمانهای مترقی مبارز و انقلابی اعم از زنان و مردان با تشکیل اجتماعاتی همراه با زنان زحمتکش جهان خشم رمز جویانه شان را علیه ستمگران جهان ابراز میدارند.

(۸) مارچ بحیث روز جهانی زن از جانب همه دولتها برسمیت شناخته شده است. و همه ساله از جانب دولتها و نهادهای وابسته بآن نیز تجلیل میشود. ولی قدم مسلم اینست که هر طبقه، نهاد و گروه اجتماعی و سیاسی از برگزاری این روز اهداف خاص خودشان را دارند. همانطور که به مسئله زنان از دید و خواست طبقاتی خودشان نظر دارند؛ این روز را به منظور فریب زنان زحمتکش جامعه به شیوه خودشان تجلیل میکنند. زنان را بطور همه جانبه بیشتر از مردان مورد ستیم همه جانبه قرار میدهند و آنها را احکامات حقوق سیاسی، اجتماعی و انسانی شان محروم کرده اند که این ستمگری و پایداری کردن حقوق زنان در همه عرصه هاهم از ماهیت خود این نظامات منشأ میگیرد؛ ولی بتنا کید روی بعضی جنبه های حقوق مدنی زنان میخواهند آنها را اغوا کنند. از آنجائیکه نظام حقوقی و قضائی رژیمهای حاکم و رسومات و سننهای خرافی جامعه خاصاً در کشورهای تحت سلطه آسیا، افریقا و امریکای لاتین زنان را از بیشتر حقوق شان محروم کرده اند و با حقوق نصف حقوق مردان را در بعضی زمینه ها برای شان قلیل اند؛ هر صحبتیکه اینها از تأمین حقوق زنان در جامعه داشته باشند دروغی بیش نیست.

اگر تاریخ پیدایش جوامع انسانی نظر انداخته شود؛ بآنکه زنان نقش مهمی را در تشکیل خانواده و شکلگیری جوامع انسانی و تکامل تولید داشته اند؛ ولی بجز در دوره "زن سالاری" قبایل اولیه دیگر در تمام ادوار جوامع طبقاتی زنان بیشتر از مردان تحت ستم چند جانبه طبقاتی، ملی، امپریالیستی، مذهبی، جنسیتی و اجتماعی قرار داشته و دارند. و زنان که نیمی از نفوس جوامع انسانی را تشکیل میدهند؛ عقبماندگیهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بطور همه جانبه از جانب نظامات حاکم، جامعه و محیط فامیل در طول تاریخ طولانی بر آنها تحمیل شده است. زنان افغانستان مانند سایر زنان در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم بار فشار ستمهای گوناگون و مصائب و مشکلات را بدوش میکشند. البته در اینجا ما بین زنان طبقات و اقشار زحمتکش مردم در جامعه و زنان متعلق به طبقات ستمگرو استثمراگر فرق میگذاریم. بآنکه زنان این طبقات هم از بعضی جنبه های حقوقی و اجتماعی به تبعیض و محدودیت مواجه اند. زنان زحمتکش درین کشورها بیشتر از مردان متأثر از فقر غذایی و شکار امراض مختلف جسمی و روحی اند. همچنان تحمل بیچارگی، تنگدستی و درماندگی زنان را هر چه شدیدتر عذاب میدهد. محرومیت از تعلیم و تربیت، حقوق اساسی، مدنی و انسانی بیشتر از مردان در تقدیرشان درج بوده است.

به رنج و مشقت و عذاب زنان افغانستان در طی یک ربع قرن توجه کنید؛ وحشیانه ترین جنایات، اجحافات و تجاوزات ضد انسانی خاصاً بر زنان زحمتکش و محروم کشور از جانب رژیم مزدور "خلقها" و پرچمها و متجاوزین فاشیست روسی، گروه های ارتجاعی اسلامی در جریان جنگ مقاومت ضد روسی در مناطق روستائی که اکثر آنها تحت کنترل همین تنظیمهای جهادی بود. و همچنان در شرایط دولت اسلامی مجاهدین در شهرها از جمله شهر کابل شنیعترین جنایات بر زنان اعمال گردید. از ازدواجهای بزور تفنگ و تهدید و ارباب تا اختطاف دختران و زنان جوان از جانب باندهای خلقی و پرچمی و ملیشه های اوپاش جنایتکار آنها چون دو ستم و سایرین و گروه های جهادی، گروگانگیری زنان در جنگهای درون تنظیمی تجاوزات "جنگجویان" اجیر عرب در کمپهای بیوه هادر پاکستان و مناطق شرقی کشور داستانهای جنایتبار ننگین بشمار می آید و در دوران اعمال ستم و وحشیانه رژیم قرون وسطائی طالبان بر زنان کشور وجود دارد که از شنیدن آن روح و وجدان هر انسان آزادیخواه، با احساس و بشردوست را بشدت عذاب میدهد.

در اوضاع کنونی که کشور تحت اشغال نظامی و سلطه استعماری ابر قدرت امپریالیستی امریکا و متحدین آن قرار دارد؛

مردم افغانستان از ستم قدرتهای اشغالگرونیروهای جنایتکارگوناگون جهادی و ملیشه ای این مزدوران امپریالیزم به شدت عذاب میکشند که بیش از همه زنان از ستم همه جانبه رنج میکشند. امریکا و متحدین آن کاذبانه ندای "آزادی" مردم افغانستان خاصاً زنان را از سر نظام قرون وسطائی طالبان سرداده اند؛ ولی همه ادعاهای آنها پیاوه سرائی و وراجی بیش نیست. در حالیکه خود آنها نیروهای سلطه گرو ستمگراند و مردم افغانستان از جمله زنان را در زنجیر سلطه استعماری شان به بند کشیده اند. و قبحانه تر از آنکه با سوء استفاده از ناآگاهی عوام افغانستان طوری وانمود میکنند که آنها در بقدرت رساندن طالبان نقشی نداشته اند؛ در حالیکه همین وحشیان "متمدن" همان وحشیان قرون وسطائی را بر مردم کشور ماحاکم کردند تا منافع آنها را در افغانستان و منطقه تأمین کنند. مفتضحانه تر از آن که بعد از سقوط رژیم طالبان (که بر اقتضای منافع خود امریکا و متحدین آن صورت گرفت) باز هم امریکانیروهای ارتجاعی اسلامی را دوباره بقدرت رسانده و بر مردم افغانستان از جمله زنان حاکم کرده اند؛ در حالیکه همین گروه های جهادی، خلقی پرچمی و ملیشه ای که در طی (۲۵) سال سخیفترین جنایات را بر مردم افغانستان از قتل و غارت و تجاوز به ناموس و بر باد ی زندگی و فرار اجباری آنها از خانه و وطن شان بر آنها اعمال کرده اند؛ که خود امریکا با اثر نا کار آمدی شان اعمال جنایتکارانه شان را برای اغوای مردم افغانستان دستاویز قرارداد داده و توانست طالبان قرون وسطائی و وحشی را بر آنها تحمیل کند. و باز هم امریکا بر اقتضای منافع غارتگرانه اش با تکیه به همین گروه های جانی مسلح ضد مردمی باتنی چند تکنوکرات غرب زده و مزدور تحت رهبری کرسی سلطه استعماری اش را در کشور ما تحکیم بخشید.

همین اکنون مردم افغانستان از جمله زنان در (۲۱) ولایت تحت ستم و استبداد همین گروه های جنایت پیشه جهادی، خلقی پرچمی، ملیشه ای و طالبی بسر میبرند؛ در شهر کابل که امریکا و متحدین آن و اجیران بومی آن آنرا شهر "امن و آزادی" برای زنان تبلیغ میکنند؛ زنان از اکثریت حقوق و آزادیهای سیاسی، اجتماعی و مدنی شان محروم اند؛ فقرو تنگدستی، بیسریناهی، بیکاری و بیچارگی بر آنها لیداد میکند؛ خیل زنان گدا و اطفال معصوم شان در کنار جاده ها و کوچه ها خود بیانگرو وضعیت واقعی زنان است و حتی در همین شهر کابل که هزاران تن ارتش تادندان مسلح اشغالگر تحت نام "حفظ امنیت و ثبات" وجود دارند زنان احساس امنیت و مصئونیت نمیکنند. فقط همه چیز در قالب تبلیغات گمراه کننده شکل میگردد. و چند زنی که به مقامات دولتی رسیده اند و از مزایای تعاون امپریالیستها برخوردار اند شرایط خودشان را شرایط زنان افغانستان جامیزند. همچنانکه نیروهای ارتجاعی مذهبی اکثر اوسیله اعمال قدرت، قدرتهای خارجی اند؛ کنترل و محدودیتهای شدیدی را در تمام زمینه هادر کابل بر زنان اعمال میکنند. و زنان در ولایات کشور که تحت کنترل قدرتمندان محلی بسر میبرند تضییقات شدیدی بر آنها اعمال شده و از حقوق و آزادیهای اساسی اجتماعی و مدنی محروم شده اند. بعلاوه خطر وحشت، ارباب و تجاوز ارتش اشغالگر امریکائی و متحدین آن زنان کشور را تهدید میکند. در طی (۱۶) ماه با ثبات رسید که امپریالیستهای اسلترگر نمیتوانند زنان را آزادی ببخشند و با جامعه رابا آزادی و دموکراسی برسانند. این فقط بمنطق خود امپریالیستها و مرتجعین مزدور و دستیار آنها در قدرت و با چند بورژوازی غرب زده که با افکار ماکیاو لستی شان تشنه قدرت اند و امپریالیستهای اسارتگر را "آزادبخش" تبلیغ میکنند.

دولتها، طبقات و نهاد های ارتجاعی در جهان خصوصاً در کشورهای تحت سلطه از جمله افغانستان بخوبی از میزان، عمق و شدت ستم و فشار های که بر زنان اعمال میگردد آگاهند. و نیز باین امر مستشعر اند که در جای که فشار است مقاومت هم وجود دارد. و لودر شرایطی و بنا بر علی درین جوامع (عمدتاً فقدان شرایط ذهنی) زنان نتوانند حرکت وسیعی را در کنار مردان

برضدستم واجحافات عليه طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیستهای سلطه گریه اندازند؛ ولی این پتانسیل مبارزاتی نیروی متراکم نصف پیکره اجتماع است که بیش از همه ازستم و فشارهه جانبه رنج و عذاب میکشند؛ ودولتهاوسازمانهای ارتجاعی وابسته بآن سعی میکنند تا از حرکت و جنبش حق طلبانه زنان در جهت تشکل وتوانمندی يك جریان مترقی مردمی جلو گرفته و حرکت زنان را در چوکات نهادهای فمینیستی محدود و محصور کرده و آنها را ازین طریق بگمراهی بکشانند. گردانندگان این سازمانها این ایده هارابه زنل القاء میکنند که میتوانند خواستهای شان را ازین طریق بدست آورند. و باین ترتیب سالها زنان را در کوره راههای تاریک وبدون فرجام سرگردان کرده و آنها را به سراب الطاف اعطای حقوق آنها از مجراهای قانونی متوهم سازند. در حالیکه بهیچصورت زنان نخواهند توانست ازستم رهائی یافته وبه حقوق اساسی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی وانسانی شان دست یابند. فقط ازین طریق مبارزات زنان به هرزرفته وطبقات حاکمه جلو تحرك بیشتر و اعتلای مبارزات زنان را می کنند.

ما معتقدیم که نجات زنان بحیث نیمی از جامعه ازستم طبقاتی، امپریالیستی، ملی، شئونیزم مردسالارانه وانواع دیگرستم ومظالم منوط به نجات کل جامعه ازستم واستثمار واستبداد است. وزمانی زنجیرهای ستم واسارت از دست وپای جامعه برکنده شود در آنصورت همه افراد جامعه از زنان ومردان ازستم نجات مییابند. این مأمول فقط از طریق يك مبارزه مترقی مردمی تحت رهبری نیروهای انقلابی مردمی امکان پذیر است. هراه وشيوه مبارزاتی دیگری چنانکه در فوق تذکاربافت در فرجام آن رهائی واقعی زنان وکل جامعه را بارمغان نمیآورد.

درکشور ما بیش ازهرزمانی این وظیفه نیروهای مترقی مردمی است تليک مبارزه انسجام یافته تبلیغی وترویجی وسیعی را در جهت بیداری وآگاهی سیاسی زنان در بین کتله های وسیع آنان سازمان دهند و درین زمینه نقش زنان مبارز واقعاً مردمی بیش از همه منوثر است.

با در نظر داشت عقبماندگیها ومحدودیتهای همه جانبه که در طول تاریخ از جانب طبقات حاکمه ارتجاعی (دولت) بر آنها تحمیل شده تاجلورش و تکامل فرهنگی، سیاسی واجتماعی زنان را سد کنند؛ بلید باشکال مختلف، طرق وشيوه های گوناگون ممکن در جهت آگاه سازی زنان مبارزه کرد. و یقیناً که زنان مترقی و پیشتاز جامعه درین زمینه بیشتر از مردان میتوانند نقش سازنده را ایفاء کنند. زیرا ما نمیتوانیم در شرایط فعلی محدودیتها وحساسیتهای راکه برای کار و فعالیت های آزادانه روشنگرانه مردان در بین زنان موجود است نادیده بگیریم؛ در آغاز این مبارزه ناگزیر به این نزاکتها وحساسیتها باید توجه نمود. و یقیناً زمانیکه کتله های معینی از زنان زحمتکش جامعه به حد معینی از رشد وآگاهی سیاسی دستیابند؛ آنگاه راه پیشرفت مبارزه به سطح وسیعی در بین کتله های وسیع زنان میسر میشود و در آنصورت ما شاهد حرکت و جنبش روبه رشد زنان کشور خواهیم بود.

امروز ما بیش ازهرزمانی تجارب مبارزات نجاتبخش خلقها را در سراسر جهان در دسترس داریم و این تجارب بما کمک میکند تا با در نظر داشت اوضاع اجتماعی اقتصادی وسطح فرهنگی جامعه خود با طرح برنامه های مبارزاتی و حرکت در جهت رساندن آگاهی سیاسی بزنان کشور و متشکل کردن آنها بر طبق اصول علمی مبارزه نجاتبخش خلقها؛ یقیناً که با کمترین وقت ممکن کتله های وسیعی از زنان در کارزار مبارزه ضد امپریالیستی وضدارتجاعی جلب وجذب شده وآنگاه زنان مبارز پیشرو ازین زنان زحمتکش جامعه خود سهم فعالی را در بسیج وسازماندهی زنان کشور بدوش خواهند گرفت. و رهبران برجسته ازین آنها بر خواهند خواست ومبارزات توده های مردم را علیه امپریالیزم وارترجاع رهبری خواهند کرد. زنان

زحمتکش افغانستان باید مانند سایر زنان زحمتکش و مبارز جهان یکجادرکنار مردان برای نجات خود و جامعه در کارزار مبارزه علیه سلطه امپریالیسم و ارتجاع سهم فعال بگیرند. ما از هر اعتراض و مبارزه که زنان جهت فشار و ضربه علیه امپریالیسم و ارتجاع برای دستیابی بحقوق شان انجام میدهند حمایت و پشتیبانی میکنیم؛ ولی اینرا چنانکه در فوق نیز اشاره شد یکبار دیگر تصریح میکنیم که مبارزات صرف فمینیستی ("برابری حقوق زن و مرد") دست آورد ناچیز و گذرانی برای زنان در قبال داشته و در نهایت به آزادیهای محدود مدنی و اجتماعی برای آنها محدود خواهد بود. و در پیشرفته ترین حالت آن قول "تساوی حقوق" در برخی زمینه ها برای زنان بیشتر در لوایح قانونی خواهد بود و جنبه عملی نخواهد گرفت. ازین روی یکبار دیگر تکرار میکنیم که راه خلاصی واقعی زنان در مبارزه برای طرد سلطه امپریالیسم از کشور و سرنگونی نظام حاکم ارتجاعی است که میتواند زمینه ساز ایجاد جامعه مستقل و آزاد، مترقی و برخوردار از دموکراسی واقعی، رفاه و عدالت اجتماعی برای اکثریت توده های محروم جامعه از جمله زنان باشد.

شعر انتخابی بمناسبت (۸) مارچ روز جهانی زن:

قرنهاد رسترسرد زمین

باد زهر آگین مغرب سرکش و مغرور

هر زمان

انسان محنت آشنای شرق را

باهزاران حيله و نیرنگ و افسون پلید

با "پسین شوم" بی خود هم‌رهی میکرد

از دغای جیره خواران فرنگ

پیکر رنجور دهقان زیر پای ناکسان فتنه جو

در میان تیره قبرستان نابودی فرد

بس جوانان روی آدمی خواران بخون خفتند

خاک راباخون پاک خویش آغشتند

تابه کهستان خاور آتش پیکار بالاشد

تا خروشان باد مشرق

برد ریداد دد خویان مغرب حمله پیراشد

در نخستین جرعه رزم و ستیز

کز محیط آریانا این کهن ویرانه که امروز عرصه بیداد دزدان است

چابک و سوزنده در پرواز

شعله در کاج جور برده سازان کرد

عاقبت در صبحگاهی روشن و رخشان

لشکر آزادگان در پهنه "میوند"

هرکس آمادهٔ پیکار
ناکشدا ز روزگار دشمن میهن دمار
باطلوع آتش پیکار خونین مادران
از عقبگاه جوانان کوزه هابردوش
سینه هاپرجوش
سوی سنگر آب میبردند
ناگهان از کید دشمن رخنه اندر لشکر آزادگان افتاد
آه پرچمدار افغان کشته شد
پرچم رزم دلیران هم بخاک افتاد
خاطر جنگ آوران ناشاد
دشمن آتش بجان خورسند
اندرین هنگامه از قفای لشکر دختری
قهرمان وستیزن ناموری
آذرخش تندگامی شعله آساهمچو برق
باسرود رزم بر لب سوی پرچم درشتاب
ساغر چشمان او از بادهٔ آزادگی بیتاب
اوملاله دختر بایمان شرق
دختری زحمتکش دهقان شرق
پرچم افغانیان بردوش کرد
دیده هایک لحظه شد حیران واو
نعرهٔ مردانه بر لشکر کشید
کز مهبیش خاطر دشمن پریشان شد
روبه سوی رزم جویان این چنین فریاد کرد
" که په میوندکشی شهیدنشوی "
" خدایژولایه بی ننگی ندی ساتینه "
این ندادر لشکر آزادگان پیچید
رادمردان همچو شیر مردان در نبرد
دشمنان افتان و خیزان در گریز
بعد ازین درد فتر تاریخ خلق
باخط زرین
در کنار نام آن دخت دلیر قهرمان بنوشته اند

آرى آرى بعدازآن پيوسته تاامروز

بادخاورسرکش ومغرور

چون پيام فتح وپيروزى

برسموم سردزهرآكين مغرب نيك پيروزاست پيروزاست

